

اسپینماگ آزاد

شماره: V

فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۶

سال دوم، شماره هفتم

سرانجام تهیه کنندگان مستقل در سینمای جمهوری اسلامی • ترجم بر پلنگ تیز دندان،
بررسی کتاب • گفت و گو با یک سینماگر ایرانی در تبعید • گزارش جشنواره جهانی
بروکسل • مهاجر (فریتز لانگ) • "ملینا" رودروی سرهنگ ها و ...



| | | |
|---|----|---|
| سال دوم - شماره هفتم - فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۶ | ۳ | حرف ها ، خبرها ، نظرها ترحم بر پلنگ تیزدندان ، بررسی کتاب سینمای تبعید پرویز صیاد |
| ناشر : مرکز پژوهشی و فیلم سازی سینمای آزاد سردبیر : بصیر نصیبی مدیر داخلی : پروانه بهجو با همکاری : نسرین بهجو ، مسعود مدنی | ۵ | سرانجام تهیه کنندگان مستقل در سینمای جمهوری اسلامی ، گفت و گو با رضا علیپور متعلم |
| سینمای آزاد هر سال شش شماره منتشر می شود . | ۸ | گزارش جشنواره جهانی فیلم بروکسل بصیر نصیبی |
| بهای تک فروشی : ۴ مارک اشتراک سالیانه : | ۱۳ | مهاجر فریتز لانگ ، ترجمه بهرام ری پور |
| ۲۵ مارک برای اروپا ، ۳۵ مارک برای کشورهای دیگر | ۱۶ | گفت و گو با بهزاد بهشتی پور |
| نشانی : | ۱۸ | "ملینا" رودروی سرهنگ ها |
| Cinema-ye Azad e.V. Postfach 100525 66005 Saarbrücken , Germany Tel+Fax: 49-681-39224 | ۲۱ | زیر ذره بین |
| چاپ : | ۲۴ | نامه ها |
| Brebacher Druckerei , Saarbrücken | ۲۶ | |

شماره حساب بانکی :

Deutsche Bank Saar
Kontonr.: 0186213
BLZ: 59070070

نقل مطالب سینمای آزاد با
ذکر ماخذ آزاد است .

طرح روی جلد از قنسی قاضی نور

از دوستان و همکارانی که برای نشریه سینمای آزاد مطلب می فرستند،
خواهش می کنیم به چند نکته توجه داشته باشند:
* نوشتارشان بیش از سه صفحه مجله ما نباشد .
* همراه با ترجمه ها، نسخه ای از متن اصلی نیز فرستاده شود .
* سینمای آزاد در حک و اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ نظر
نویسنده، آزاد است .
* پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست .

حرف‌ها ، خبرها ، نظر‌ها



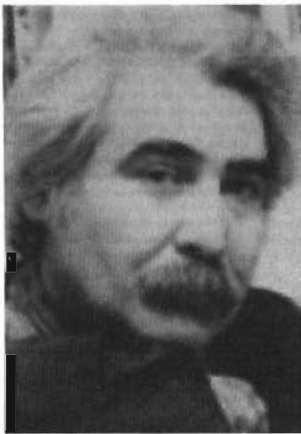
آغاز دومین سال انتشار

یکسال از انتشار نشریه سینمای آزاد گذشت. نمی‌خواهیم به شیوه رایج ، مشکلات یک نشریه آنهم در شرایط تبعید را بازگویم. خوانندگان ما خود به نیکی آگاهند که اداره یک نشریه بدون پذیرش آگهی ، با تحمل هزینه های سنگین و بدون وجود سیستم درست برای پخش ، با چه موانعی مواجه است. آنان خود چه با پذیرش اشتراک همت عالی ، چه با کمک به پخش نشریه وجه یافتن مشترک جدید ، برای دوام و تداوم تنها نشریه مستقل سینمایی در تبعید به ما یاری رسانده‌اند ، که جای سپاس بسیار دارد. اما برای یک نشریه تخصصی که قادر نیست حق الزحمه بپردازد ، یافتن مطلب خوب ، سهل و ساده فراهم نمی‌آید. به خصوص برای ما فراهم آوردن مطلب مشکلات بیشتر دارد ، چراکه در انتخاب همکارانمان ، تا حد توان و شناختی که داریم ، وسواسی به خرج می‌دهیم. ما نمی‌پذیریم نویسنده ای سینمایی همزمان با نگاشتن در نشریه ما قلمش در خدمت صادرات سینمایی جمهوری اسلامی بکارگیرد. البته این را بیفزاییم که نقد و بررسی یک فیلم ساخته شده در ایران تفاوت دارد با همدلی و همراهی با حکومت. ما با سینماگران دربندمان احساس همدردی می‌کنیم. و در نهایت همدان رهایی آنان است، اما نمی‌خواهیم کسانی با حضور در نشریه ما ، برای تظهير خود و بندوبست‌های پنهانی ، بهره بگیرند. در این شرایط از دوستان و یاران همیشگی خود می‌خواهیم با ارسال مطلب به ما یاری رسانند تا با پشتوانه محکم‌تر بر سر مواضع قاطع خودمان بنایم و مجله نیز در هر شماره بهتر و پربارتر از شماره پیشین عرضه گردد. برای یکدم شدن مطالب مجله و کاهش نادرستی‌های چاپی نیز چاره ای اندیشیده‌ایم. امید اینکه به تدریج در این مورد هم کمبودها برطرف شود. نشریه ما از این شماره براساس نظرخواهی‌ها و بررسی‌هایی که کرده‌ایم در قطع بزرگ A4 و ۳۲ صفحه منتشر می‌شود ، که در همین صفحات می‌توانیم نسبت به

دوره قبل مطالب بیشتری را بگنجانیم و دستمان برای آرایش صفحات هم بازتر خواهد بود.

روش کلی مجله در دومین سال انتشار آن تغییر نخواهد کرد. ما به سینمای در تبعید همچنان توجه خواهیم داشت. نشریه ما پل ارتباطی با سینماگرانی خواهد ماند که در گوشه و کنار جهان و دور از سرزمینشان پراکنده‌اند. ما نسبت به مسائل سینما در داخل ایران همچنان حساس خواهیم بود و در برابر سازشکاران ، بی‌گذشت و سختگیر. ما از خوانندگان انتظار داریم هم چون یکسال گذشته با بررسی مطالب مجله ، با تقوینظر بدون برده پوشی بیرامون نارسایی‌ها و ضعف‌ها و کاستی‌ها ، ما را در انجام راهی که در پیش داریم ، یاری رسانند.

دومین سال انتشار نشریه ما با آغاز بهار و سال نو همزمان است. بدین مناسبت صمیمانه‌ترین تهنیت‌های ما را بپذیرید.



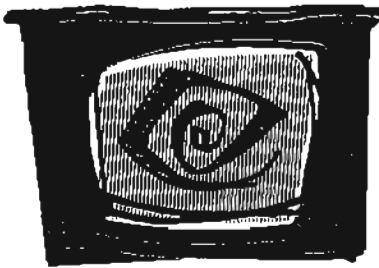
ترانه خوانی ایرج جنتی عطائی کلن - آلمان

جمعه ۱۷ ژانویه ۹۷ حضور ایرج جنتی عطائی ترانه سرا و هنرمند راستین در کلن برابیان شبی پر بار را به ارمغان آورد. ایرج که بعد از انقلاب ، ایران را ترک کرده ، در تبعید نیز لحظه ای بیکار و بی هدف نمانده است. او کار ترانه سرانی را دنبال کرد و نماینده و فیلمنامه نوشته و به زبان فارسی و انگلیسی تئاتر به صحنه برده است. از او و کارهایش نیز بحث تحلیل شده است. او تنها به ترانه سرانی و کار تئاتر بسنده نکرده و هر جا و در هر مکان که فرصتی داشته ، علیه حکام مستبد و واپسگرا گفته و نوشته است. در سخنان پر بار آنشب نیز ضمن یادآوری مشکلات ترانه سرانی در رژیم شاه و حضور سانسور و آزار و اذیت ماموران بازپرسی ، به این مسئله نیز اشاره داشت که به هر حال در آن شرایط به هر شکل و شیوه



رابطه باز زن و شوهری بوخوم - آلمان

گروه تئاتر پردیس، کاری از فرانکا رامه و داریو فو، نمایشنامه نویس و کارگردان مشهور ایتالیایی را به کارگردانی ایرج زهری در شهرهای آلمان به روی صحنه میبرد. این اثر برای نخستین بار در دومین جشنواره تئاتر ایرانی در کلن به شیوه ی "روخوانی نمایشی" اجرا شد. گروه پردیس در سپتامبر ۹۵ با همکاری مهنار رشیدخان و کاوه میناق کارش را آغاز کرد. کار یعنی گروه مهاجران اثر سروژک بود که در نخستین جشنواره تئاتر ایرانی هامبورگ به روی صحنه آمد، کارهای گروه پردیس، با کارگردانی ویسای ایرج زهری اجرا می شود. در اجرای دوباره رابطه باز زن و شوهری، فریبا ماکوسی، ایرج زهری و علی رستانی بازی دارند.



جشنواره ی فیلم و ویدئو زاربروک - آلمان

هشتمین جشنواره فیلم ویدئو در شهر زاربروک (۱۷ تا ۲۲ ژوئیه ۹۷) در سینمای 8/1 برگزار خواهد شد. فیلمهای شرکت کننده می توانند بطریقه ۱۶ میلیمتری، ۳۵ و یا سوپر هشت فیلمبرداری شده باشند. برای بخش

گزارش

نشریه

شورای دفاع از مبارزات خلقهای ایران - وین

ماهنامه گزارش اتریش - وین

شورای دفاع از مبارزات خلقهای ایران از معنود سازمانهاییست که با اتخاذ روشی رادیکال و با قاطعیت در برابر رژیم ج.ا.ایستاده و در برابر صادرات فرهنگی رژیم بی تفاوت و نظاره گر نمانده است. برای نمونه مرکزی دروین با نام "مرکز اشاعه ایران شناسی" ایجاد شده است، که در مسیر خواست فرهنگی و هنری رژیم حرکت میکند. این مرکز بخش سینمایی نیز دارد که مجری سیاستهای سینمایی بنیاد نازاری است. شورای دفاع به بشتوانه اعتقاد راستین، نقش اینگونه مراکز را در اشاعه فرهنگ و هنر صادراتی بر ملا کرده است، بدون اینکه از برجسها و اتهامات متمایلین به حکومت وحشتی داشته باشد. افکار این شورا در ماهنامه ای بنام "گزارش" منعکس می شود. در بخش سینمایی، گزارش قسمت هایی از مصاحبه یکی از معاونین امور سینمایی وزارت ارشاد نقل شده، که درباره صادرات سینمایی رژیم این چنین اظهار نظر نموده است: "بودجه ای در نظر گرفته ایم که تهیه کنندگان بخش خصوصی بتوانند با کمک آن به نمایش فیلم در خارج از کشور بپردازند. شورایی هم گسیل داده ایم تا به کنترل فیلم هایی که قرار است به خارج بروند بپردازند. تا فیلم هایی را انتخاب کنند که ضمن قوت بخشیدن به حضور بین المللی سینمای ایران، حاوی مضامین ارزشی انقلاب اسلامی هم باشند. این شورا از نماینده معاونت امور سینمایی، نماینده اداره کل نظارت و ارزشیابی، نماینده بنیاد نازاری و چندکارشناس تشکیل شده است (مجله فیلم، شماره ۱۷۹).

برای دریافت نشریه گزارش ویسای مسالی به این شورا با نشانی ذیل تماس بگیرید:

RAT
Postfach 10
1095 Wien, Austria

ای که بود، می شد آثاری نوشت و ساخت. اما حکومت ملامها شاید تنها سیستم حکومتی در دنیاست که اصلاً منکر ترانه، ترانه خوانی، و ترانه سرایی است. و همین صراحت بیان او چنان ملایان را آزرده که نامبردن از او در هر کتاب و نشریه ای ممنوع شد! دارد. حتی در کتاب مردان موسیقی سنتی و نوین ایران نام وی را حذف کرده اند و چه باک که این چنین نامها را می توان در سینه ها ضبط کرد و به نسل دیگر سپرد. با نقل بخشی از ترانه زیبای "خون" از ایرج، یاد آنشب سرشار از شوق و اشتیاق را گرامی میداریم.

سیل غارتگر آمد / از تو رودخونه گذشت /
پلارو شکست و برد / زد از خونه گذشت / دست غارتگر سیل /
خونه رو ویرونه کرد / پدر پیر و کشت /
مادر دیبونه کرد / حالا من موندمو و این ویرونه ها /
پر خشم کینه دیبونه ها

پخش یک گزارش سه دقیقه ای و رژیم خشمگین - تهران - ایران

پخش یک گزارش سه دقیقه ای از پرورشگاهی در تهران از شبکه تلویزیونی CNN که در بخش خبری RTI آلمان نیز تکرار شد، خشم رژیم را برانگیخت. در حالیکه همکاران اروپایی سینمای جمهوری اسلامی ادعا دارند که فیلم های سینمای جمهوری اسلامی بازتاب دهنده واقعیت های ایران امروز است، آیا برای این سوال جوابی دارند؟ رژیمی که واقعیت های منعکس شده در یک گزارش سه دقیقه ای را نمی تواند تحمل کند، چگونه است که این امکان را فراهم میکند، که واقعیتها از طریق فیلم های سینمایی به دنیا عرضه شود؟ کاوه گلستان، سازنده این فیلم، حرفه اصلی اش عکاسی است. کار دیگر کاوه با عنوان "ضبط حقیقت" نیز گزارشی مستند و شهادت انگیز بود که بخش آن از شبکه تلویزیونی بی.بی.سی. سی مورد توجه بسار قرار گرفت. گزارش تکان دهنده پرورشگاه، کودکان یتیمی را که به زنجیر کشیده شده اند، تصویر می کند و می بینیم که چگونه در جای بستن زنجیر، چرک و عفونت، ایجاد شده است... بنا بر خبری که منتشر شده، گزارشنامه کاوه گلستان و همکاریهای زارع توقیف شده و ناهید زارع را بازداشت و به شلاق محکوم کرده اند. از همراهانمان، انتظار داریم با اقدام هماهنگ، علیه اینگونه اعمال ننگ آور در آستانه سال دوهزار، با ما همصدا شوند.

ترجم بر پلنگ تیز دندان ...

بررسی کتاب "سینمای در تبعید" نوشته ی پرویز صیاد



پرویز صیاد در سمپوزیوم سینمای ایران ، زاربروکن ۲۱ آوریل ۱۹۹۵

خصوص تشاتر و موسیقی گسترش دهد و شاید امروز شاهد وضعیتی این چنین تاسف بار نبودیم که ایرانیان را نه در صف اعتراض علیه جنایتکاران ، بلکه در صف کنسولگری جمهوری اسلامی برای اعتراف به گناه ناکرده بیاییم.

پرویز صیاد در نامه ای سرگشاده به نستیوال لوس آنجلس به صراحت می نویسد :

وقتی با واسطه ها یا نمایندگان سینمای جمهوری اسلامی به مذاکره می نشینید، در خاطر داشته باشید، مسیبن اصلی سوزاللدن سیصد و هشتاد و نه تماشاگر زنده در سالن سینما، هنوز عهده دار پست های کلیدی و هیات حاکمه چنین نظامی هستند.

صفحه ۹

و در تسمتی دیگر از نامه صیاد چنین می خوانیم :

تعداد فیلمهای در خورنمایش عمر چهارده ساله جمهوری اسلامی هنوز به انگشتان دو دست نرسید. (تعدادی که در هردهه از سینمای هرکشوری میتوان

در اواخر سال گذشته کتابی که سخت در انتظارش بودیم، منتشر شد: "راه دشوار سینمای در تبعید"، نوشتاری از پرویز صیاد. این اثر در ۹ بخش تنظیم شده. سه بخش افزوده به آن هم، فهرست ملحقات نام دارد. این کتاب به خصوص برای برخی از ایرانیان مقیم اروپا که هنوز نمی خواهند باور کنند که تسمتی از کوشش های رژیم ج.ا. برای بزرگ چهره آورده اش در قالب نمایش فیلم جلوه مینماید، قابل تامل است. و اگر امروز میبینیم دلال های فیلم، به خصوص در آلمان آنقدر گستاخ شده اند که علفزار سینمای اسلامی را باغ پرطراوت سینمای ایران معرفی می کنند، باید صادقانه اعتراف کنیم که سهل انگاری و بی تفاوتی ما، در مطرح شدن آنان بی تاثیر نبوده است.

اگر همان زمان که دهه سینمای جمهوری اسلامی در دانشگاه کالیفرنیا ی جنوبی لوس آنجلس برگزار شد و به گفته صیاد عملا باب مناسبات فرهنگی جمهوری اسلامی را با جهانیان گشود، با جم جم کوچکی که به همراه پرویز صیاد پلاکات بدست در مقابل محل نمایش فیلم ایستادند تا صدای اعتراضشان را بدیگران منتقل کنند، ما نیز همدل و همصدا می شدیم، به رژیم این فرصت را نمی دادیم که دامنه فعالیتش را در زمینه های دیگر به

ویدئو، سیستمهای Betacam SP، VHS، SVHS، U-matic پذیرفته می شود فیلمها میتوانند به زبانهای آلمانی، فرانسه ویا انگلیسی باشند. جایزه نقدی این جشنواره معادل ۳۰۰۰ مارک است. بر اساس روال همیشگی، تماشاگران نیز دیپلم ویژه ای به فیلم ها اهدا می کنند. در مدت برپائی جشنواره، کنفرانسهای مطبوعاتی و کارگاههای فیلمسازی نیز تشکیل می گردد. یک جلسه بحث و گفتگو با عنوان "آینده سینما" هم برای بخش های جنبی در نظر گرفته شده است.

به فرم های شرکت در جشنواره باید تا ۱۵ آوریل ۹۷ جواب گفت. آخرین مهلت برای ارا نه فیلم و نوآرهای ویدئو ۱۰ ژوئن است. برای این جشنواره می توانید از طریق دفتر مرکزی سینمای آزاد و یا مستقیماً فیلم ارسال نمایند.

نشانی، تلفن و فاکس دفتر جشنواره را اعلام می نمایم:

8. Saar-Lor-lux-
Film-, Videofestival
Nauwieser Str. 19 ,
D-6111 Saarbrücken
Tel.: 49-681-36047 ,
Fax: 49-681-37668

پویشگران

برای گسترش نوآفرینی های فرهنگی

شماره ۱۰ منتشر شد.

مطالب شماره ۱۰:

فمینیسم و دشمنان خوی اش ،
گفتگو با نادر نادرپور ، چهره ی زن در
شعر احمد شاملو ، کشور "خارج از
کشور" و آینده ی آن و ...

Nashre Ketab
1413 Westwood Blvd. L.A.
CA 90024 , USA
Tel.: 310-4447788
Fax: 310-4441947

یافت) - هم آغوشی نامشروع تقریبا همه فستیوالها و مراکز فرهنگی - سینمایی جهان با وزارت ارشاد اسلامی در چند سال گذشته برای ردیف کردن همین یک مشت فیلم حیرت انگیز و سوال برانگیز بوده است. چرا این تمایل به نمایش فیلمهای آلمان نازی هرگز وجود نداشته است؟ و چرا برای محصولات هنری آفریقایی جنوبی وجود ندارد؟ شک نیست بخشی از تماشاگران فستیوالها برای دیدن فیلمهای بعد از انقلاب ایران کنجکاوی بیشتری نشان داده اند و از قضا برای ارضاء همین کنجکاوی بوده است که برخی از فستیوالها و مراکز فرهنگی برای گرفتن جواز نمایش فیلم از حکومت تهران تا مرز دیروزگی پیش رفته اند. پس چه تفاوتی هست میان تولیدکنندگانی که برای ارضاء تماشاگر به هرکار سخیفی دست میزنند با مسئولین یک سازمان فرهنگی که درست به همان دلیل، به مذاکره، درخواست یا کنار آمدن با حکومتی تن میدهند که همه ضابطه های تمدن آدمی را زیر پا گذاشته، همه ساله در صدر متخلفین حقوق بشر قرار گرفته و جز ترور، خشونت و سلب آزادی های اولیه، برای مردم دستاورد دیگری نداشته است؟ بدین ترتیب باید اذعان کنم که برای من دیگر هیچ توجیه اخلاقی برای شرکت در هیچ فستیوالی باقی نمانده است.

صفحه ۱۰

جمعی براین باورند که انتقاد از رفتارها و کرنش های برخی از سینماگران داخل ایران باعث تنگ تر شدن دایره فعالیت های فیلمسازان خواهد شد. صیاد در این راستا نظر دیگری دارد و می نویسد:

تجربه نشان داده است. هرگاه مخالفین حکومتی خودکامه از کسانی در داخل همان حکومت جانبداری کنند، آن حکومت را علیه آن کسان بر خواهند انگیزخت و برعکس هرگاه افرادی مورد انتقاد و شماتت مخالفین قرار گیرند، از حمایت حکومت خودکامه بیشتر بهره مند خواهند شد. بنابراین، اگر نتایج این گزارش به ساختن حتی یک فیلم بهتر و آزادانه تر در ایران یاری رساند، جای آن دارد که بگویم: فهوالمطلوب!

صفحه ۱۴ و ۱۵

در سومین بخش کتاب، شرحی میخوانیم از برگزاری مجلس گفت و گویی به ظاهر آزاد

درباره سینمای تبعید به هنگام جشنواره لوس آنجلس و شگردهایی که جشنواره بکار میگیرد تا این گفت و شنود بیشتر جنبه تشریفاتی و از سریاز کردن داشته باشد تا توجه جدی به سینمای تبعید. حمید نفیسی انتخاب مناسبی است برای گرداندن جلسه ای که می بایستی به گفت و شنود در محدوده ای که فستیوال لوس آنجلس بدان تمایل دارد، جهت دهد. و این محدوده هم جدا از مناسبات فرهنگی، هنری فستیوال و وزارت ارشاد اسلامی نمی تواند شکل بگیرد. به صیاد ۵ دقیقه فرصت میدهند که نظر بدهد و او نیز از این فرصت ناچیز بهره میگیرد تا درد دلهايش را فریاد بزند:

" سینمای در تبعید" اگر به وجود بیاید و رشد کند، حتما حاصل کوشش فیلمسازان و هنرمندانی خواهد بود که به دلایل سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی، از سرزمین های خود جدا افتاده اند. تا این جا پیدایش و رشد چنین سینمایی به دلیل بده و بستن های ناسالم فستیوالها و مراکز فرهنگی جهان با حکومت های خودکامه ای که عامل پراکندگی و مهاجرت مردمانشان بوده و هستند، متوقف مانده است. به دلیل همین بده و بستن های ناسالم است که تاکنون مهاجرین روسی، لهستانی، چینی، ارمنی و غیره نتوانسته اند، دور از سرزمینشان سینمایی به زبان مادری و برگرفته و بار آمده از فرهنگ زادگاهشان ایجاد کنند و طی آن، مسایلشان را در رابطه با سرزمین هایی که از آن رانده شده اند بیان دارند.

صفحه ۲۸

پرویز صیاد در همین بخش به نکته مهمی اشاره دارد، که شاید دریاورهای برخی از ما ننگینند. این اعتراف حمید نفیسی است به تاثیر نمایش فیلم های جمهوری اسلامی بر عواطف ایرانیان مهاجر. نفیسی به گزارشگر صدای آمریکا می گوید: وقتی مروری بر سینمای اولین دهه جمهوری اسلامی، چند سال پیش در U.C.L.A. برگزار شد، جمعی به ما ایراد گرفتند اما همان اقدام موجب شد، عده ای از جوانان ما به ایران برگردند."

در سومین بخش با عنوان سینمای اسلامی و موسیقی اسلامی، صیاد به فعالیت های رژیم در زمینه های دیگر، به ویژه موسیقی، می پردازد:

نظامی که در هیچ یک از مجامع بین - المللی علمی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی، مقبولیت و مشروعیتی ندارد، حیرت آور است که در مجامع فرهنگی

به ضرب تار و تنبور و چند فیلم سینمایی که از فرط تکرار، دیگر تماشاگران کنجکاوی سال های اول را هم ندارند، این چنین صدهای مخالف که چه بگویم حتی زمره های مخالف مشروعیت و صلاحیت خود را هم خاموش کند.

روشنفکران در خدمت یا دست به سینه ای که راه شرکت بلامنازع جمهوری اسلامی را در مجامع هنری و فرهنگی جهان هموار می کنند اگر حقوق بشر را که نظام حاکم در ایران تاکنون بیش از هر حکومت دیگری به نقض آن متهم محکوم شده است، مشکل قابل اشاره ای نمی دانند، پس چه مسئله ای را قابل اشاره و بررسی می شناسند و اگر ساحت یک جشنواره فرهنگی جایی برای اعتراض به نظامی فرهنگ ستیز و شرح رفتار حکومتی واپسگرا بر علیه شهروندان خود نیست، پس محل مناسب کجاست؟! ...

و باز اگر مسئولیت چنین اعتراض یا دست کم اشاره به چنان شرایطی به عهده ی روشن فکر جماعت نیست پس در مسئولیت کیست؟!

صفحه ۴۳ و ۴۴

اما بعد از آن نمایش ها در آمریکا، شامه دلایه ای اروپا هم تیز می شود. پاریس، مرکز تجمع بسیاری از ایرانیان است؛ به ویژه هنرمندان، نویسندگان و دیگر روشنفکران مهاجر و تبعیدی در این شهر گرد آمده اند. رژیم که پایگاهش را در آمریکا مستقر کرده است، حالا می خواهد به عروس شهرهای اروپا راه یابد. نخستین جشنواره سینمای جمهوری اسلامی به همت چند ایرانی در سینمای ایتالیایی پاریس برگزار می شود و فیلم "فرستاده" پرویز صیاد، بدون اطلاع و اجازه وی و تهیه کننده در این برنامه گنجانیده می شود. نمایش این فیلم برای برگزار کنندگان حسابگرانه است. به اعتقاد صیاد با نمایش این فیلم برگزار کنندگان خواستند به مسئولین سینمای جمهوری اسلامی تلویحا بفهمانند که اگر فیلم نفرستید، مخالفین شما هستند که به جشنواره ها دودستی فیلم تقدیم می کنند.

و آنگاه صیاد می افزاید که یکی از چند ایرانی برگزار کننده وجه بسا همگی شان محمد حقیقت نام داشت،

... که به سرعت به آنچه می خواست - یعنی گرفتن فیلم در تهران برای "سینه کلوب" آخر هفته اش در سینما "التویا" رسید. اصلا شد مدیر داخلی همان سینما... و آن جا را کرد پایگاهی



جمعی از سیمانیان و همکاران اولین سمپوزیوم سینمای آزاد

پنج روز یا حتی بیست و پنج ساعت
تحمل کند؟!

صفحه ۱۳۱

کتاب "راه دشوار سینمای در تبعید" کاری
است مهم در راستای انشای چهره پنهان
سینمای جمهوری اسلامی. این اثر را باید با
تامل خواند و مطالعه اش را به دیگران توصیه
نمود.

راه دشوار سینمای تبعید

نویسنده: پرویز صیاد

ناشر: پارسیان، لوس آنجلس

P.O.Box 506
Woodland Hills, CA 91356
U.S.A

Tel.: 818-3422132

Fax: 818-8817272

هنرمندان خارج از کشور، فستیوال فیلم‌های
جمهوری اسلامی را در لوس آنجلس تحریم کرده
اید و خیال نمی‌کنید که اگر این تظاهرات شما
همه گیر شود، دست کم مسانم ارائه آثار
هنرمندان کشورمان در خارج از مرزها
می‌شود. صیاد با همان قاطعیت که در همه
گفتگوها و حرف‌هایش دارد، می‌گوید:

"آیا آثار هنرمندان ایران را باید دید یا
نباید دید؟" صورت مسئله را همه جا
نادرست مطرح می‌ساختند. از آن روز
تا به حال، کوشش ما به جای پرداختن
به هدف اصلی، این شده است که مدام
استدلال کنیم که شرکت ندادن تیم‌های
ورزشی آفریقای جنوبی در میدان‌های
بین‌المللی یا بایکوت گروه باله‌ی این
کشور در لندن، هرگز مخالفت با آن
ورزشکاران یا رقصندگان تلقی نشده
است! این بخشی از اعتراض جهانیان به
داد و ستدهای حکومت نژاد پرست و
خودکامه‌ی آفریقای جنوبی است که
امروز این حکومت را به تجدید نظر در
سیاست‌های غیرانسانی خود واداشته
است. در حالی که به گمان ما،
دادوستدهای جمهوری اسلامی بیش از
آفریقای جنوبی مستحق تحریم است.
چون "نلسون ماندلا" بیست و پنج
سال در زندان آن رژیم زنده ماند. ولی،
جمهوری اسلامی اگر مخالفی مثل
"نلسون ماندلا" در اختیار داشته باشد
آنها حاضر است حیات او را بیست و

برای نمایش گهگاهی یا مستمر سینمای
جمهوری اسلامی، و از آن زمان تاکنون
شده است "دلال اول" وزارت ارشاد در
جشنواره‌ها و مراکز فرهنگی اروپا،
همه آن ادعاهای... فرهنگ تصویری!
...فعالتهای سینمایی خارج کشور و
غیره چیزی نبود جز تمایل طوق چاکری
به گردن انداختن. و در تمام طول ده
سالی که گذشت، کسی یک فیلم بلند یا
کوتاه مخالف با جمهوری اسلامی در
سینمای "اتوپیا" و یا هر جای دیگری در
فرانسه ندیده است که "آن چند ایرانی
- شریف - برگذارکننده" در نمایش‌شان
دستی داشته باشند. کاش این یکی که
شکرورد و نام حقیقی اش برملا شده،
در سفرهایی که بدارالخلافت می‌رود،
از یکی از آیات عظام من باب استفتاء
پرسد:

"هرگاه کسی فیلم مسروقه‌ای را در
سینمایی، هشت بار به نمایش بگذارد
و هر بار هم سائلین نمایش پراز تماشاگر
ایرانی و فرانسوی بوده باشد، چه
حکمی دارد؟ و آنها اگر برگذارکننده،
منافع حاصله از نمایش فیلم مسروقه را
احیانا خرج معالجه بواسیر نموده باشد،
هنوز حرام خواری کرده است یاخیر؟"

صفحه ۱۲۳ کتاب

در پایان کتاب، صیاد هم چنین گفت و
شوندی آگاهی دهند با مجله روزگار نور دارد.
در برابر این سوال که شما همصدا با گروهی از

سرانجام تهیه کنندگان مستقل در

سینمای جمهوری اسلامی

گفت و گو با رضا علیپور متعلم ، تهیه کننده سابق فیلم (مقیم ایران)



پشت صحنه "شاید وقتی دیگر": واروژ کریم سبخی (دستیار)، بهرام بیضایی (کارگردان)، اصغر رفیعی جم (فیلمبردار)، رضا علیپور متعلم (یکی از تهیه کنندگان فیلم)

• منتقدین فیلم اروپایی، فیلمی را بیشتر دوست داشته و دارند که وقتی استیک شان را با شراب میل می کنند، افاضات بفرمایند که: وه که چه فیلم معرکه ای یا عجب مناظر دلنواز، آرامش بخش و زیبایی دارد این مناطق شمال ایران، حتی زلزله اش هم زیبا و روح نواز است.

• نکته قابل ذکر اینکه "هنگامی که فیلمی توسط تهیه کنندگان مستقل تهیه و آماده نمایش شد، حق و حقوق قانونی آن از اختیار تهیه کنندگانش خارج شده و بنیاد فئارابی هیچگونه اطلاع قبلی و بعدی دوسورد مناسبت، تاریخ و نحوه برگزاری هفته های فیلم یا نمایش آن در جشنواره ها، به تهیه کنندگان اصلی و مستقل فیلم نمی دهد و موافقت و مخالفت آن ها اصلا مطرح نیست.

سینمای آزاد: قبل از اینکه حرفهایمان را مطرح کنیم، خودتان درباره آغاز فعالیتتان در سینما و سرانجام کوشش‌هایتان در این زمینه، برای ما صحبت کنید.

رضا علیپور معلم: فکر می‌کنم پر بیراه نباشد که اول در مورد شرایط و نحوه تهیه‌کنندگی (به ویژه در سال‌های اخیر) توضیح بدهم. از سال ۱۳۶۲ که تهیه و تولید فیلم سینمایی در ایران رویه افزایش گذاشت، هر شخص حقیقی که تمام یا بخشی از هزینه تولید فیلم را تامین می‌کرد، "تهیه‌کننده" فیلم شناخته شد و نام‌اش در عنوان بندی و شناسنامه فیلم با واژه "تهیه‌کننده" نوشته و مشخص می‌شد. ولی از پنج یا شش سال پیش، بخش سینمایی وزارت ارشاد، شرایط و مقررات خاصی برای حرفه "تهیه‌کنندگی" تعیین کرد و بین او و شخصی که فقط تمام یا بخشی از هزینه تولید فیلم را تامین می‌کند، تمایز قائل شد و چنین شخصی را "سرمایه‌گذار" نامید و "تهیه‌کننده" را شخصی که مسئولیت تهیه و تولید فیلم را به عهده می‌گیرد و بنا به تمایل یا عدم تمایلش، می‌تواند بخشی از هزینه تولید فیلم را تامین بکند و یا نکند و "سرمایه‌گذار"، می‌بایست دستمزد او را به خاطر تولید و تهیه فیلم بپردازد (به هر نحو و با توافقی که بین خودشان بعمل می‌آید). و اما دلیل این مقدمه: از سال ۱۳۶۳ تا سال ۱۳۶۹ که بنده بخشی از هزینه تولید فیلم‌های "کفشهای میرزا نوروز" (کارگردان: محمد متوسلانی)، "شاید وقتی دیگر" (کارگردان: بهرام بیضانی) و "بخاطر همه چیز" (کارگردان: رجب محمدین) را تامین کردم، تهیه‌کننده شناخته می‌شدم ولی با شرط و شروط جدید، نه! چرا که شرایط عدیده‌ی تهیه‌کنندگی را نداشتم و اینکه نمی‌خواستم و تمایلی هم نداشتم که خود را با شرایط جدید تطبیق دهم. این از سرانجام کوشش‌های من در زمینه تولید و تهیه فیلم!

و اما دلیل آغاز فعالیت در سینما، بی‌تردید خوابنا شدن در یک شب خاص نبود! عشق و علاقه‌ای دیرینه، پشتوانه تمایلم به فعالیت در زمینه سینما بود. همین‌جا بگویم سینما در خون من نبوده و نیست. آزمایش‌های پزشکی متعدد این واقعیت را نشان داده است!

من: به چه دلیل کار تهیه‌کنندگی را کنار گذاشتید؟

ج: بنا به دلایل عدیده. یکی اینکه همچنانکه گفتم قصد و تمایلی به تطبیق خود با شرایط جدید تهیه‌کنندگی نداشتم و ندارم. نوشته‌اند که "تهیه‌کننده متخصص" باید ویژگی‌های خاصی داشته باشد، از قبیل "ویژگی‌های شخصی"، "ویژگی‌های فرهنگی" و

غیره! واقعیت این که من از این عبارات کلی و مبهم سردر نمی‌آورم، چرا که به انواع مختلف قابل تعبیر و تفسیر هستند. "ویژگی‌های فرهنگی" یعنی چه؟! تعریف مشخص و دقیق آن چیست؟ و اما اگر اعیاناً و خدای نکرده! منظور از "ویژگی‌های فرهنگی" داشتن حداقل فرهنگ (لااقل فرهنگ سینمایی) هست، فکر می‌کنم این یکی را (حداقلش را البته) دارم. کارنامه فعالیت سینمایی‌ام و کیفیت فرهنگی و هنری فیلم‌هایی که سهمی هرچند ناچیز در تهیه و تولید آنها داشته‌ام، نشان دهنده این امر است. نکته دیگر اینکه، اگر تشخیص فیلمنامه خوب از فیلمنامه متوسط و بد، یکی از مختصات "ویژگی‌های فرهنگی" است (که منطبق حکم می‌کند، باشد) پس چگونه است که اینهمه فیلم بد و مبتذل (چیزهایی شبیه "ترمیناتور" و "رمبو" و صدا البته از نوع "اسلامی" اش) توسط "تهیه‌کنندگان متخصص" و حائز شرایط، تهیه و تولید می‌شود؟! بنده هرگز نخواستم و نخواهم خواست که چنین تهیه‌کننده متخصصی باشم. یکی دیگر از دلایل کنار گذاشتن تهیه و تولید فیلم، اعتراض به وجود سانسور در سینماست و تا آنجا که بضاعت اندک فکری‌ام اجازه داده است، با نوشتن مطالبی در نشریات، اعتراض را در این مورد ابراز کرده و "سکوت به وقت گفتن" را ترجیح نداده‌ام.

من: از میان آثاری که شما عنوان تهیه‌کننده آن را داشته‌اید، فیلمی به نام "بخاطر همه چیز" (کارگردان رجب محمدین) به چشم می‌خورد. تهیه‌چنین فیلمی که همه بازیگران آن، زن هستند و قصه‌اش در یک کارگاه زنانه (کارگاه پوشاک) شکل می‌گیرد، در آن شرایط شهامت بسیاری می‌خواست. با اینکه فیلم‌هایی به مراتب کم ارزش‌تر از این اثر، داتما در جشنواره‌ها و هفته‌های فیلم جمهوری اسلامی نمایش داده می‌شود، به چه دلیل این فیلم را مطرح نکرده‌اند و ناشناخته مانده است؟ آیا محتوای انسانی و اجتماعی این فیلم در سرنوشت آن تأثیر نداشته است؟

ج: از اینکه لازمه سهم شدن در تهیه و تولید فیلمی مانند "بخاطر همه چیز" را داشتن شهامت بسیار می‌دانید، طبیعتاً خوشحالم و از حسن نظر شما متشکرم. ولی در وهله اول این شهامت، به نویسنده فیلمنامه و کارگردان فیلم، یعنی آقای رجب محمدین مربوط می‌شود. حقیر سراپا تقصیر، همچنانکه هنگام نمایش عمومی فیلم در ایران طی مصاحبه‌ای گفته‌ام (ماهنامه سینمایی "گزارش فیلم" - شماره ۴ - مهرماه ۱۳۷۰ - صفحه ۳۲)، فیلمنامه فیلم داشته‌ام، خوشحالم.

مزبور را بعد از مطالعه بیشتر از بیست فیلمنامه در سه ماهه اول سال ۱۳۶۹، مناسب تشخیص داده و آن را برای سهم شدن در تهیه و تولیدش، انتخاب کردم. چرا که برخلاف فیلم‌های مرسوم و معمول روز، زن در فیلم "بخاطر همه چیز" موجودی ناتوان، منفعل، همیشه مقصر، نق نق و تا به احساسات سطحی نیست، در ضمن فقط در نقش ابدی آشیز و آبدارچی خانه هم ظاهر نمی‌شود و مشکل عمده‌اش هم نازایی، بیماری کلیوی، و دردهایی از این قبیل نیست، بلکه با مشکلات جدی و عمیق تری دست و پنجه نرم می‌کند که ریشه در شرایط اجتماعی و اقلیمی‌اش دارد و فیلم به طرح مسائل جدی و ملموس زنانی می‌پردازد که به کار تولیدی اشتغال دارند.

و اما مطرح نشدن فیلم در جشنواره‌ها (بخصوص در جشنواره‌ها و محافل منتقدان اروپایی)، شاید به این دلیل بوده و هست که منتقدان فیلم اروپایی، فیلمی را بیشتر دوست داشته و دارند که وقتی استیک‌شان را با شراب میل می‌کنند، افاضات بفرمایند که: وه که چه فیلم معرکه‌ای! عجب مناظر دلنواز، آرامش‌بخش و زیبایی دارد این مناطق شمال ایران، حتی زلزله‌اش هم زیبا و روح‌نواز است و آدم را افسون می‌کند! و جرعه‌ای دیگری سلامتی زیبایی و روح‌نواز بودن زلزله مناطق شمالی ایران سربکشند! (داخل پراگماتر بگویم که چند وقت پیش جدول ارزشگذاری فیلم‌ها را در یک نشریه سینمایی فرانسوی از نظر می‌گذراندم. نکته جالبی که توجه‌ام را بخود جلب کرد این بود که در مجموع به فیلم "بتمن" ستاره‌های بیشتری داده بودند و به فیلم "فیلمی کوتاه درباره عشق" اثر کریستف کیسلوفسکی، ستاره‌های کمتری!) به احتمال زیاد، دلیل عدم نمایش "بخاطر همه چیز" در بیشتر جشنواره‌های خارجی، محتوای انسانی و اجتماعی و طرح مشکلات اقتشار به اصطلاح "آسیب پذیر" بوده و فضایی که کاملاً نشان دهنده فقر است و از تهران، با فواره‌های فراوان! در آن اثری نیست. صد البته فقر در فیلم مزبور فقط به نشانه‌های ظاهری‌اش محدود نمی‌شود. این را هم بگویم که چند وقت پیش به خروج مجاز و قانونی‌نوار ویدئویی فیلم "بخاطر همه چیز" از ایران اجازه ندادند. هرچند می‌دانم نوار ویدئویی آن در خارج از کشور موجود هست، ولی از نحوه چگونگی خروج و احتمالاً تکثیرش اطلاع موثقی ندارم. دیگر اینکه در مطلبی با عنوان "نگاهی به نقش زن در سینمای ایران"، خانم نیلوفر بیضایی فیلم "بخاطر همه چیز" را یک پدیده کمیاب در سینمای سال‌های اخیر دانسته‌اند. خوب طبیعی است که بنده کمترین، از اینکه سهمی اندک در تهیه این "پدیده کمیاب" داشته‌ام، خوشحالم.



بخاطر همه چیز (۱۳۷۱)

آکسی دیواری فیلم "به خاطر همه چیز"

س: بنیاد سینمایی فارابی علاوه بر حضور مرتب در جشنواره های اروپایی (به خصوص آلمان) به وسیله واسطه های ایرانی و آلمانی و با همکاری سینما تک کنن، اقدام به برگزاری هفته های فیلم می نماید. برای نمونه فیلم "شاید وقتی دیگر" را به کارگردانی بهرام بیضایی که شما هم یکی از تهیه کنندگان آن بوده اید، در این هفته های فیلم نمایش داده اند. واسطه ایرانی این برنامه ها، علاوه بر عرضه این فیلم در سینماها، از ادارات فرهنگ استان ها هم به بهانه اینکه کار فرهنگی می کند، تقاضای کمک کرده است. آیا شما از این نمایش مطلع بوده و هستید و در این موارد، حق و حقوق قانونی شما رعایت شده است؟

ج: واقعیت این است که بنده سراپا تقصیر هم از نمایش فیلم "شاید وقتی دیگر" در آنچه که "هفته های فیلم" نام گذاری شده است، از طریق مطبوعات سینمایی و غیرسینمایی مطلع شده ام و برای اولین بار است که از حضور یک واسطه فیلم مطلع می شوم. و آنچه که من می دانم از این قرار است که در سال های گذشته طبق قراردادی که بین بنیاد سینمایی فارابی و نمایش دهندگان و برگزارکنندگان هفته های فیلم در خارج از کشور منعقد می شد، می بایست یک سوم از درآمد حاصله (البته با احتساب و کسر مخارج) به بنیاد سینمایی فارابی، یک سوم به برگزارکنندگان هفته فیلم و یک سوم باقیمانده به تهیه کنندگان فیلم تعلق می گرفت. نکته قابل ذکر اینکه، هنگامی که نیلمی توسط تهیه کنندگان مستقل و به اصطلاح بخش خصوصی تهیه و آماده نمایش شد، حق و حقوق قانونی آن از اختیار تهیه کنندگان خارج شده

و بنیاد سینمایی فارابی هیچگونه اطلاع تیلی و بعدی در مورد مناسبت، تاریخ و نحوه برگزاری هفته های فیلم و یا نمایش آن در جشنواره ها، به تهیه کنندگان اصلی و مستقل نیلم، نمی دهد و موافقت یا مخالفت آن ها اصلا مطرح نیست. در حالیکه قاعدتا کسب اجازه از صاحبان اصلی فیلم، یعنی تهیه کنندنده (مالک حقوق مادی فیلم) و کارگردان (مالک حقوق معنوی فیلم) برای نمایش در جشنواره ها و هفته های فیلم، حق حقوق قانونی آنهاست و می بایست رعایت شود. چند سال قبل فیلم "شاید وقتی دیگر"، در هفته فیلم های ایرانی در پاریس در سیزده سناس نمایش داده شد و صد البته بابت آن هم بلیط فروختند و ما (من و سایر تهیه کنندگان فیلم)، منتظر "یک سوم" از حق و حقوق قانونی خود هستیم! خوب "صبر انقلابی" که می گویند، همین است دیگر

و صد البته چیزی است که ما به وفور داشته و داریم! من همان موقر در مقاله ای خواستم که حق و حقوق قانونی خود و همه تهیه کنندگانی که فیلم هایشان در هفته های نیلم به نمایش گذاشته می شود، رعایت شود (در یکی از اولین شماره های ماهنامه سینمایی "گزارش نیلم")، که نشد!

س: نمایش فیلم هایی که زیر عنوان "سینمای متفاوت" در آلمان تدارک دیده شده بود، در مطبوعات ایران به عنوان فستیوال (جشنواره) معرفی شد، یا اینکه اصلا "فستیوال"ی در کار نبود. روابط عمومی بنیاد سینمایی فارابی هم این نمایش ها را فستیوال (جشنواره) نام گذاشت. درست بنیاد سینمایی فارابی را چگونه تعبیر می کنید؟ این ها که ادعا دارند جشنواره های دنیا را فتح کرده اند، پس چه نیازی دارند که نمایش عادی فیلم ها را جشنواره بنمایانند؟

ج: اولاً به ادعای ترم جشنواره های دنیا اعتقادی ندارم، درصا به استقلال صددرصد جشنواره های جهانی (از قبیل جشنواره "کن") از دولت متبوع شان نیز معتقد نیستم و تردید ندارم که در انتخاب فیلم ها

(بخصوص برای بخش های رسمی جشنواره ها)، بنده و بستان های سیاسی و اقتصادی، نقش اساسی را بازی می کنند. اجازه بدهید برای واضح و مبرهن تر شدن قضیه، مثالی بزنم. آقای بییر رسیان (یکی از مسئولان انتخاب فیلم ها برای بخش مسابقه جشنواره کن) در مصاحبه ای با ماهنامه سینمایی "فیلم" اظهار داشته اند که فیلم "سال های آتش زیر خاکستر" ساخته محمد لغدر حمینه (کارگردان الجزایری) در سال ۱۹۷۵ جایزه نخل طلا را گرفت، چون ژسکار دستن (رئیس جمهور وقت فرانسه) قرار بود به مناسبت سالگرد استقلال الجزایر (متعمره سابق فرانسه) به آن کشور برود و در واقم اهدای "نخل طلا"ی جشنواره به فیلم مزبور، به نوعی دلجویی دولت فرانسه از دولت الجزیره بود و نه صددرصد بخاطر ارزش های فیلم.

بنده کمترین، یک هفته مانده به اعلام اسامی برندگان جوایز جشنواره کن ۱۹۹۲ در مقاله ای ضمن اینکه آرزو کردم فیلم "زیردرختان زیتون" ساخته عباس کیارستمی جایزه نخل طلا را از آن خود کند، نوشتم که امیلوارم بیست سال بعد، همین آقای بییر رسیان و یا هر شخص مسئول دیگر در

جشنواره کن، در مصاحبه‌ای به صراحت اعلام نکند که انتخاب فیلم "زیردرختان زیتون" برای بخش مسابقه، صرفاً بخاطر سیاست‌های و حساب و کتاب‌های پشت پرده جشنواره بوده و چندان ربطی به ارزش‌های فیلم نداشته است! (صفحه سینمایی مجله هدف - شماره ۴۳۳).

البته منکر ارزش‌های کیفی جشنواره مزبور نیستم، ولی جشنواره‌هایی از این قبیل، وقتی می‌توانند مدعی استقلال صددرصد خود در تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب فیلم‌ها باشند که خود را از قید و بند کمک‌های مالی دولت متبوع‌شان برای برگزاری جشنواره کاملاً رها سازند و دیگر اینکه برای انتخاب فیلم‌ها، با صاحبان واقعی آن‌ها (کارگردان و تهیه‌کننده) وارد مذاکره بشوند و نه با نهادهای رسمی و دولتی! البته بنده بدین نیستم و پشت هرکاسه ای هم، نیم کاسه ای نمی‌بینم، ولی نگاه خوشبینانه مفروض را نسبت به هریدیده‌ای، با بلاهت محض هم ردیف می‌دانم. امیدوارم که این توضیح نسبتاً مفصل، واضح و میرهن کرده باشد که ادعای فتح جشنواره‌های دنیا، تا چه حد توخالی و بی‌اساس است. به تعبیر بنده، جشنواره جلوه دادن نمایش عادی فیلم‌ها توسط دلال‌ها و واسطه‌ها، حاکی از نیاز به "پرنسیپی" است که واژه "جشنواره" به همراه می‌آورد!

س: بطور کلی بنیاد سینمایی فارابی برای حضور در جشنواره‌ها و هفته‌های فیلم چه شیوه‌ای را بکار می‌گیرد؟ آیا برای تهیه‌کننده مستقل، این حداقل حق و حقوق رعایت می‌شود که خود تصمیم‌گیرنده باشد و بتواند فیلمش را بدون دخالت وزارتخانه‌ها از ایران خارج کند و در سرنوشت آن دخالت نماید؟

ج: بنیاد سینمایی فارابی، نیازی نمی‌بیند که فیلم‌ها را با اطلاع و موافقت قبلی صاحبان اصلی آن‌ها (کارگردان و تهیه‌کننده) در جشنواره‌ها و هفته‌های فیلم نمایش بدهد و شیوه‌اش، تصمیم‌گیری مستقل بوده است. به این ترتیب جواب سئوال‌های بعدی، "نه" و منفی است و اصلاً یکی از دلایل کناره‌گیری من از تهیه و تولید فیلم (از سال ۱۳۶۹ به بعد)، اعتراض به عدم رعایت حداقل حق و حقوق قانونی صاحبان اصلی فیلم‌ها بود. البته ممکن است ادعا بشود که هرتهیه‌کننده‌ای می‌تواند فیلم خود را به شرطی که پروانه نمایش و اجازه خروج از کشور داشته باشد، زیر بغل زده و دور دنیا راه بیفتد و در هر جشنواره‌ای که پذیرفته شد، نمایش بدهد و یا به هر خریداری که پیدا کرد، بفروشد. بله، وقوع چنین امری امکان‌پذیر است به شرطی که از با نرخ رسمی در اختیار صاحبان فیلم گذاشته شود، که نمی‌

شود! و نتیجه اخلاقی اینکه هیچ تهیه‌کننده مستقلی توان پرداخت هزینه‌های گزاف چنین سفر طولانی را به خارج از کشور (آن هم با ارز غیررسمی) برای عرضه فیلمش به جشنواره‌ها و خریداران احتمالی را نداشته و ندارد.

س: ظاهراً تهیه‌فیلیم‌های ایرانی در جمهوری اسلامی از دو طریق انجام می‌گیرد؛ بخش دولتی مانند کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، سیما فیلم، بنیاد سینمایی فارابی... و بخش خصوصی. اما به نظر می‌رسد که برخی از دفاتر تولید فیلم هرچند به ظاهر مستقل و متعلق به بخش خصوصی نمایانده می‌شوند، ولی در اصل و تا حدود زیادی وابسته به نهادهای دولتی بوده و به اصطلاح پشت‌شان گرم است. آیا می‌توانید بطور کلی تصویر دقیق‌تری از وضعیت تهیه و تولید فیلم در ایران به ما بدهید؟

ج: در خود سئوال تصویر نسبتاً دقیقی از وضعیت تهیه و تولید فیلم در ایران ارائه شده است و من سعی می‌کنم در حد دانسته‌هایم تصویر دقیق‌تری ترسیم کنم. تولید فیلم در دو - سه سال اخیر، با تاسیس "سیما فیلم"، در سایر بخش‌های دولتی مانند بنیاد سینمایی فارابی و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، کاهش چشمگیری پیدا کرده است، بخصوص در کانون پرورش فکری (برخلاف سال‌های قبل از انقلاب ۱۳۵۷ و حدود هفت سال بعد از انقلاب) فعالیت فیلمسازی چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، به حد نازلی رسیده و "سیما فیلم" فعال‌ترین سازمان سینمایی در بخش دولتی است. عمده‌ترین فعالیت این سازمان، تولید سریال (فیلم - مجموعه) است برای تلویزیون. از دل این به اصطلاح "فیلم - مجموعه"‌های سیزده تا بیست و شش قسمتی، فیلم‌های سینمایی دوساعته در می‌آیند! و یا بطور مستقل، براساس قصه همان فیلم - مجموعه‌ها، فیلم سینمایی می‌سازند. اینکه چگونه امکان دارد، قصه و یا موضوعی را که می‌توان در دوساعت مطرح ساخت، به حد و مرز بیست و شش ساعت رساند و یا در اتم کش داد، از آن معماهایی است که تاکنون برای من یکی روشن نشده است. ولی فکر می‌کنم سرنخ اصلی معما را باید در سیستم پرداخت هزینه تولید فیلم - مجموعه‌ها براساس دقیقه، به دست آورد. و اما در مورد وابستگی دفاتر تولید فیلم بظاهر مستقل به نهادهای دولتی، بنده سند مکتوب و به اصطلاح محکمه‌پسند ندارم که ارائه‌دهم، ولی براساس آنچه که شنیده‌ام و ظواهر امر هم نشان می‌دهد، در وابستگی آن‌ها تردید ندارم. دفاتر تولید فیلم مورد بحث،

گاه و بی‌گاه فیلم‌هایی با هزینه‌های سرسام‌آور (صدمیلیون تومان به بالا) تولید می‌کنند و با توجه به اینکه اگر این فیلم‌ها حتی فروش خیلی خوبی هم داشته باشند (که اغلب ندارند) بازار داخلی جوابگوی هزینه تولید آن‌ها نبوده و نیست. با اینهمه می‌بینیم که دفاتر تولید فیلم مزبور، همچنان قرص و محکم، سرپای خود ایستاده‌اند و باز هم به تولید فیلم‌هایی با هزینه‌های گزاف ادامه می‌دهند و کسب مبارکشان هم نمی‌گذرد! این از دو حالت خارج نیست: یا سرگنگ نشده‌اند و یا اینکه هزینه فیلم‌هایی که تولید می‌کنند، از جای دیگری تامین می‌شود و ضرر و زیان فیلم‌ها برایشان نه تنها اهمیتی ندارد، بلکه برای تولید آن‌ها از "سفارش دهنده" دستمزد هم می‌گیرند. البته تهیه‌کنندگانی هم هستند که فیلم‌های بساز و بفروش می‌سازند و تولید فیلم، کسب و کارشان است. این گروه از تهیه‌کنندگان کاسبکار، برای تولید فیلمهایشان وام بانکی (از محل تبصره سه) دریافت می‌کنند و برخی از آن‌ها، به بهانه‌های مختلف، زمان ساخت فیلم (کلید زدن) را به تاخیر می‌اندازند و در این مدت "وام"‌های دریافتی را به زخم کارهای دیگر می‌زنند (از قبیل آپارتمان‌سازی، خرید و فروش اتومبیل و غیره!) و صدالبته همیشه خدا هم آه و فغان‌شان به هواست و ادعا می‌کنند که تولید فیلم جز ضرر و زیان چیزی برای آنها به ارمغان نیاورده و فقط "عشق" به سینما، همچنان آن‌ها را به ادامه تولید فیلم تشویق و ترغیب می‌کند! اغلب این گروه از تهیه‌کنندگان، به تهیه‌کنندگان "جیم" معروف هستند، چراکه فیلم‌هایشان از نظر ساخت و پرداخت، کیفیت بسیار نازل و پائینی دارد و در رده بندی کیفی فیلم‌ها، به اخذ درجه "جیم" نائل و مفتخر می‌شوند! گویانکه قضیه رده بندی کیفی فیلم‌ها هم کلی جای حرف دارد.

س: وضعیت مجلات سینمایی در ایران چگونه است؟ مجله‌ای مانند "گزارش فیلم"، ماهنامه سینمایی "فیلم" و مجله هفتگی "سینما"، فکر می‌کنید که در کار خود استقلال دارند؟

ج: در سه چهار سال اخیر، تعداد مجلات سینمایی رو به افزایش گذاشته است و حکایت حکایت "آفتابه و لگن هفت دست، شام و نهارهیچی" است! از میان آن‌ها، به اعتقاد بنده، ماهنامه سینمایی "فیلم" که از همه قدیمی‌تر است، مطالبش نیز یک سرگردن بالاتر از بقیه نشریات است. البته بیشتر مطالب تئوریک آن در زمینه شناخت مقوله فیلم و سینما مد نظر هست، گویانکه در سال‌های اخیر تیغ تیز انتقادش را از سینمای مبتذل کندتر کرده است و دلیل آن را هم "تبود یا کمبود



صحنه‌ای از فیلم "شاید وقتی دیگر"

بنده کمترین، علاقه‌ای به تماشای فیلمهایی از این فیلمسازان مثلا غیر حرفه‌ای نکر و حاصل کارشان از صافی‌های متعدد گذشته است ندارم و در جشنواره‌های سینمای جوان هم (که بطور مداوم در شهرهای مختلف برگزار می‌شود و تعدادشان هم کم نیست!) به تماشای فیلم‌هایشان نمی‌نشیم. فقط گاه و بی‌گاه فیلمهایی را از این فیلمسازان به اصطلاح تجربی و غیر حرفه‌ای که در تلویزیون نمایش می‌دهند، کم‌تر می‌بینم و بیشتر تر می‌شنوم! چرا که در تعداد زیادی از آن‌ها برای پوشاندن ضعفهای محتوایی و تکنیکی، از موسیقی متن‌هایی که "اسفندیار منفردزاده" برای اغلب فیلمهای خوب و ارزشمند ساخته است، استفاده می‌شود و صدالبته بنده همیشه از شنیدن موسیقی "اسفندیار منفردزاده" لذت برده‌ام و می‌برم. نمی‌دانم اگر ایشان چنین موسیقی متن‌های گوش‌نواز و روح‌نوازی را تصنیف نکرده بودند، فیلمسازان به اصطلاح تجربی سالهای اخیر، برای شنیدن (و نه دیدن) شدن فیلمهایشان، به چه وسیله‌ای متوسل می‌شدند! همین‌جا از فرصت سوءاستفاده کرده و داخل پراتز بگویم که اغلب موسیقی متن‌هایی که اسفندیار منفردزاده ساخته است، همدم لحظات بیادماندن زندگی‌ام بوده و هست زهمه آن در "کوچه‌های تنهایی"، عادت همیشگی‌ام. خارج از پراتز بگویم که این دینی بوده که می‌بایست نسبت به ایشان ادا می‌کردم و دیدم فرصتی مفتنم‌تر و بهتر از این پیدا نمی‌شود. و اما بخاطر فرصتی که در اختیارم گذاشتید و هم بخاطر اینکه پای صحبت نشستم، صمیمانه از شما تشکر می‌کنم.

ما هم از شما می‌اسکزاریم.

س: شما از گذشته‌های دور با کارها و فیلم‌های "سینمای آزاد" آشنا بوده‌اید؛ هم اکنون در این زمینه که از پیشینه‌ای پربار برخوردار بوده‌است، چه کارهایی می‌شود؟ آیا در این هجده سال، فیلمساز خلاقیت متولد شده‌است که آغاز کارش در گروه‌های غیر حرفه‌ای شکل گرفته باشد؟

ج: مفهوم "سینمای آزاد" در نام آن مستتر است و تعبیری که من از سینمای آزاد دارم، از این قرار است که فیلمساز غیر حرفه‌ای (مهم نیست که از نظر سنی پیر باشد یا جوان، آنچه که اهمیت دارد، این است که فکری جوان، خلاق، بویا و جستجوگر داشته باشد) برای ساختن فیلمش نمی‌بایست از هیچ‌گونه "صافی" عبور کند (فیلمسازان حرفه‌ای هم ایضا) چرا که در غیر این صورت نمی‌تواند او را فیلمساز غیر حرفه‌ای، تجربی و متعلق به سینمای آزاد دانست و فیلمی هم که ساخته یا خواهد ساخت ربطی به سینمای آزاد و تجربی ندارد! البته اگر در همه جای دنیا، موسسه‌های دولتی که در زمینه سینمای غیر حرفه‌ای فعالیت می‌کنند، بدون هیچ‌گونه سانسور، اعمال نظر و چشمداشتی، وسایل فنی و مواد خام در اختیار سینماگر تجربی و آزاد بگذارند و از این راه به آموزش و کشف فیلمسازان خلاق، همت گمارند، قابل تحسین خواهد بود، ولی چون چنین شرایط دلخواهی در این دیار وجود ندارد و فیلمساز تجربی و غیر حرفه‌ای را هم از اوشاد، هدایت، نظارت و سانسور بی‌نیاز نمی‌بینند، بنابراین تولد فیلمساز خلاق که آغاز کارش در گروه‌های غیر حرفه‌ای شکل گرفته باشد، امکان ندارد، مگر اینکه معجزه‌ای رخ دهد، که نمی‌دهد!

فرهنگ نقدپذیری در بین اغلب دست‌اندرکاران و تولیدکنندگان فیلم‌های مبتذل" اعلام کرده است که صد البته نظر درستی است ولی دلیل کافی برای کوتاه آمدن در مقابل سینمای مبتذل نیست. بقیه نشریات سینمایی را بطور مرتب نمی‌خرم، مگر اینکه عنوان خاصی روی جلدشان نظرم را جلب کند. تا یادم نرفته، به فصلنامه "نقدسینما" هم اشاره کنم که تا همین چند شماره پیش وقتا قبل از کودتا" بی‌کی که در آن رخ داد، منتقدان فیلمش نقدهای تند و تیزی علیه فیلم‌های مبتذل و ایضا فیلم‌های معروف به فیلم‌های جشنواره پسند، می‌نوشتند. بررسی وضعیت نشریات سینمایی (از زوایای مختلف) در ایران نیاز به یک بررسی مفصل دارد که در مقوله این مصاحبه نمی‌گنجد و از عهده من نیز (با بضاعت فکری اندک) خارج است و آنچه که درباره نشریات سینمایی گفتم، در حد یک نگاه سریع و گذراست، و نه چیزی بیش از آن.

در مورد استقلال آن‌ها در کار خودشان، فکر می‌کنم اگر از خودشان سوال کنید، جواب واضح و مبرهن‌تری بگیرید، البته به شرطی که بخواهند جواب بدهند! من همین قدر می‌توانم بگویم که بعد از سبزی شدن سال‌ها، حلوخلود کار دست‌شان آمده است و می‌دانند که چه مطالبی را مجاز هستند بنویسند تا پر و بال‌شان به بیچی ارشاد گیر نکند و اگر هم گیر کرد، خیلی مختصر و قابل رضم و رجوع باشد. خلاصه کلام اینکه به اعتقاد بنده کمترین، اغلب آن‌ها در کارشان استقلال دارند، به شرطی که بی‌گدار به آب نزنند و وارد خیلی از معولات نشوند!

س: با انتشار ضوابط و قوانین جدید سانسور (که ما قسمتهایی از آن را در شماره پنج مجله منعکس کردیم) حلس می‌زید چه وضعیتی برای آینده سینما در ایران پیش بیاید؟ چون به نظر میرسد فیلمسازان و فیلمنامه‌نویسان در هیچ زمینه اجتماعی، مجاز هستند کار کنند.

ج: اعتقاد راسخ دارم که برخی از فیلمنامه‌نویسان و فیلمسازانی که صبح به صبح و قبل از همه، از نرخ روز نان مطلع شد و می‌خورند! و خود را با هر شرایط و محدودیتی تطبیق می‌دهند و به اصطلاح هر لحظه به رنگی در می‌آیند، همچنان فیلمنامه خواهند نوشت و فیلم خواهند ساخت و رقم تولید فیلم همچنان بالا خواهد رفت. در این مورد چندان نگران نباشید! ولی در مورد اینکه اغلب به چیزهایی که ساخته خواهد شد؛ بتوان واژه "فیلم" (آن هم از نوع با ارزشش) را نسبت داد یا نه، در صورت تاییل، می‌توانید نگران باشید!

گزارش

جشنواره‌ی جهانی

بروکسل

بصیر نصیبی

سینمای هشت نقشی در این جشنواره نداشت. فیلم "Dansons Campagnes" تنها فیلم سویرهشت جشنواره‌ی امسال بود.

این جشنواره روز پنج نوامبر ۹۶ در حضور بیش از پانصد تماشاگر و خبرنگار رادیو و تلویزیون و مطبوعات کارش را آغاز کرد. بعد از سخنرانی‌های متداول و معرفی داوران بین‌المللی و ملی به حضار، خانم "Bharata Natyam"، رقصنده هندی تماشاگران را به وجد آورد.

درحاشیه بگویم که بیش‌ترین توجه جشنواره بروکسل به سینمای قاره آسیاست. امسال کشور هندوستان انتخاب جشنواره بود. علاوه بر رقص رقصنده هندی، نمایشگاهی از کارهای دستی هندوستان و نیز نمایشگاهی از عکس‌ها و حرف‌های مهاتما گاندی در سالن انتظار به چشم می‌خورد. در ضمن در شب افتتاح نیز با اغذیه تند و تیز هندی از میهمانان پذیرایی می‌شد. شاید تنها با اغذیه تند می‌شد چند صد نفر را شام داد و همه را راضی نگه داشت. روز بعد نیز میهمانی "کوکتلی" از جانب وابستگی فرهنگی هند برپا شد. البته این میهمانی‌ها و کوکتل‌ها تا پایان جشنواره بطور مداوم ادامه داشت. این جشنواره هزینه بسیاری دارد و برای تامین آن باید چاره‌ای اندیشید. اینگونه میهمانی‌ها را معمولا موسسه‌هایی تقبل می‌کنند که از نظر مادی به نوعی همراه هستند. بهرحال می‌توان غذاهای محلی آسیای را چشید و به بقای جشنواره هم یاری رسانید. اما با وجود دریافت این کمکها، جشنواره توانسته استقلال کامل خود را حفظ نماید و داوران نیز بدون هیچ ملاحظه یا حساب و کتابی نتیجه آرایشان را اعلام می‌نمایند.

بخش‌های جنبی جشنواره

امسال چند بخش جنبی در جشنواره گنجانده شده بود. فیلمسازی برای کربل‌ها از بخش‌هایی بود که نظر بسیاری را به خود جلب کرد. حضور کربل‌ها در جشنواره باعث شده بود که اکثر برنامه‌های جشنواره با علائم ویژه آن‌ها نیز اعلام گردد. یک کارگاه هم برای کار در زمینه نقاشی متحرک تشکیل شد و نتیجه کار این کارگاه که روی ویدئو تصویربرداری شده بود، در پایان جشنواره نمایش داده شد.

جلسه‌ای نیز به "برمه" اختصاص داشت که پروفیسور AUNGKO این جلسه را می‌گرداند. در این جلسه در باره وضعیت داخلی و سیاسی "برمه" حرف‌ها گفته شد و نظرها بیان گردید و بحثی نیز بین تماشاگران درگرفت که آیا در این شرایط، سفر توریستها به آن دیار مجاز است یا باید بایکوت شود. فرصت کوتاهی نیز در اختیار من بود که نظرم را بگویم و من نیز

گریزی زدم به مسائل ایران و موقعیت کنونی سینماگران کشورمان و اشاره ای کردم به دادگاه میکونوس و گفتم: اگر شما نمایندگان محترم احزاب، رسانه‌های همگانی و سازمان‌های مدافع حقوق بشر توان دارید، از دولت‌های اروپایی بخصوص دولت آلمان، بخواهید از حمایت اینگونه کشورها دست بردارند. عدم سفر توریست‌ها یا هر نوع تحریم دیگر آنگاه می‌تواند موثر افتد که دولت‌های شما با معاملات پنهانی به بقا رژیم‌های سرکوبگر یاری نرسانند.

فیلم‌های جشنواره و داوران

فیلم‌ها در دو گروه ارزیابی می‌شد. فیلم‌های ساخته شده در بلژیک مربوط بود به قسمت ملی جشنواره که داورانی دیگر داشت. مهران میرحسینی که مدرسه سینمایی بروکسل را تمام کرده، داور ایرانی بخش ملی بود. برای داوری بخش بین‌المللی از هند، مالزی، کانادا، فرانسه، کره، تایوان، و ایران دعوت شده بود. رئیس ما در هیئت داوران، یکی از فیلمسازان سرشناس امروز سینمای هند است، با نام "Adoor Gopalakrishnan"، که او را جانشین برحق ساتیا جیت رای فیلمساز خلاق هندی می‌شناسند و ادامه دهنده راه "رای" در سینمای امروز هند.

بیش از صد فیلم کوتاه مستند، تجربی، تخیلی، فیلم رقص، نقاشی متحرک و چند فیلم سینمایی و ویدئوکلیپ از کشورهای اروپا، آسیا و آمریکا به جشنواره معرفی شده بود. داوران با توجه به روحیه فستیوال، به فیلم‌های تجربی، کوتاه، و تخیلی و برخی از کارهایی که با دوربین‌های ساده "VHS" کار شده بود، بیشتر گرایش نشان میدادند و این توجه آنان با ویژگی‌های جشنواره بروکسل همخوانی دارد و به نوعی هم برحق است. اما در مورد انتخاب بهترین کارگردان، من با شیوه داوری دیگران در هیئت داوران در تضاد قرار گرفتم. هرچند خودم نیز به دلیل گرایش به آنگونه فیلمسازی، احساس قلبی‌ام به این سنجش نزدیکتر بود، اما شایسته نمی‌دانستم فیلمی سینمایی بگونه "Apapooa" اثر "Ahnu-Bapua" به جرم حرفه‌ای بودن کنار گذاشته شود. شاید بهتر باشد در جشنواره به اینگونه فیلم‌ها جانی جداگانه بدهند. به هر حال پافشاری من در نهایت بر شش داور دیگر اثر گذاشت و به قولی حق به حق دار رسید. با آقای "Bapua" و همسرش که سمت دستیار وی را دارد، گفتگویی درباره سینمای امروز هند و موقعیت کنونی زنان در سینمای هند داشتم که در یکی از شماره‌های آینده مجله چاپ خواهد شد.

بازگشت به بیست و چهار سال پیش

بیست و چهار سال پیش "رور مالانگرو" و مارسل کروز که حکم پدران سویرهشت بلژیک را داشتند، جشنواره‌ای ملی را در بروکسل بنا نهادند. در همان سال‌ها برای سینمای آزاد نیز این امکان فراهم آمد که در جشنواره‌ای که در سالن "پیرگاردن" پاریس برگزار می‌شد، شرکت کنند. مدیر این جشنواره نیز یکی از کوشندگان سینمای هشت بود به نام ایورولین و در همین جشنواره بود که ما با روبر و مارسل آشنا شدیم. این آشنایی منجر به سفر آن‌ها به ایران شد و همکاری‌هایی گسترده مشترک از آن جمله بنیان‌گذاری فدراسیون جهانی سویرهشت...

سال‌ها گذشت و بتدریج به یمن حضور ویدئو، شرایط کار در زمینه سویرهشت و هشت محدودتر شد و سرانجام این کادر سینمایی جذاب که در پایه‌گذاری سینما و آینده‌سازی جستجوگران این هنر، نقش سازنده‌ای داشت، مغلوب ویدئو شد. جشنواره جهانی بروکسل هم تغییر شیوه داد.

برگشت به زمان حال

از شش سال پیش تا کنون بخش ویدئو در جشنواره بروکسل تقویت شد و امسال در عمل

برنامه های دیگر،

دیدارها، کوکتل ها

همان طور که در بالا ذکر شد، در همه روزهای بریانی جشنواره، قبل از آغاز برنامه فیلمهای بین المللی در یکی از موسسات آسیایی یا روابط فرهنگی کشورهای آسیایی میهمانی برپا بود. طبق معمول، نظرها بیشتر متوجه دست و دلپیزی میزبانان بود و نطقها چندان خریداری نداشت. برخی از میزبانان هم سنگ تمام می گذاشتند و غذاهایشان را از رستوران های مشهور بروکسل تامین میکردند و برخی هم که دست خشک بودند از غرور میهمانان بی نصیب نمی ماندند. بعد از برنامه های روزانه، اکثر مدعوین به هتل برمی گشتند و یکی دوساعت بعد دوش گرفته و سرحال درسالن نمایش حاضر می شدند. اما وضع داوران متفاوت بود. ما را مستقیما به سالن نمایش می آوردند و "روبر" هم مراقب بود که کسی جیم نشود. به نوعی هم حق داشت، چراکه تعداد فیلمها زیاد بود و اگر تماشای فیلمی از دست می رفت، نمایش دوباره آن عملا ناممکن بود. روز چهارم جشنواره دو برنامه داشتیم، دیدار از مجموعه جالب "Kine Polis" در حومه بروکسل و بلافاصله حضور در شهرداری زیبای

بروکسل و ملاقات با مقامات دولتی، و آنجا هم صدا البته با میهمانی عصرانه.

من چند سال پیش نیز که میهمان این جشنواره بودم از پذیرایی گرم شهردار بروکسل مستفیض شده بودم و از ابتدا قصدم این بود که بشکلی "روبر" را غافل گیر کنم و برنامه ملاقات در شهرداری را زیرسبیلی رد کنم. بخصوص اینکه آنشب برنامه های نمایش فیلم فشرده تر بود و تا دو ساعت بعد از نیمه شب باید بطور مداوم فیلم می دیدیم.

اما قبل از آن دیدار، بازدید از "Kine Polis" برای میهمانان جاذبه بسیار داشت. این مجموعه عظیم سینمایی که در همه اروپا گویا فقط پنج یا شش تا نظیر آن یافت می شود، از چندین سالن مجهز به سیستمهای مدرن و پرده های عظیم تشکیل شده بود. به هنگام نمایشی که حدود پانزده دقیقه طول کشید، برخی از میهمانان ترجیح میدادند سرشان را به میان زانوانشان فرو برند و برخی دیگر دچار سرگیجه شده بودند. این امکان را نیز داشتیم که از اطاق های نمایش فیلم بازدید کنیم. سالن بزرگی بود که در هر طرف آن فیلم پخش می شد. در نهایت رسیدیم به اطاق نمایش عظیم ترین پرده. اندازه های حلقه های فیلم ابعادی داشت که برای حمل هر جعبه فیلم بایستی از وسائل مخصوص

استفاده می شد و شاید به همین خاطر بود که فاصله سالن انتظار تا اتاقک نمایش فیلم را بدون پله و بشکلی ساخته بودند که بعد از طی کردن یک سربالایی نفس بُر به اتاق نمایش رسیدیم. نمی دانم چرا بی اختیار به یاد سینمای هشت خودمان افتادم. تمامی تاریخ سینمای هشت یک کشور را می شد در درون چمدانی کوچک تراز یکی از این جعبه های فیلم با خود حمل کرد!

بعد از بازدید از این مرکز، ما هر کدام به سویی رفتیم، من هم فرصتی پیدا کردم با اتومبیلی که "مالانگرو" در آن نبود، به شهر برگشتم و به گمان خودم برنامه حضور در شهرداری را بدون عارضه از سر باز کرده بودم. به هتل که رسیدم لحظه ای برنامه فیلمهای آن روز را مرور کردم. و بعد خستگی و خواب.

وقتی شاد و سرحال به سالن نمایش فیلمهای فستیوال رسیدم، اول از همه خانم "مونیکا"، منشی "روبر" را دیدم. با نخستین سوال اعتراض آمیز او درباره غیبتم، فهمیدم که قضیه، آنقدرها هم که تصور می کردم، به سادگی تمام نشده است.

بعد روبر به نزد آمد. برافروخته توضیح داد که مسئله این بار فقط ملاقات در شهرداری نبوده است، بلکه خانم "ماریون اومسر" معاون شهردار و مسئول بخش فرهنگی شهر بروکسل این بار مدال افتخار شهر را به سینماگران و شخصیت های سینمایی شرکت کننده در فستیوال اهدا نموده است. البته حضور "روبر" مالانگرو" در انتخاب ها نقش تعیین کننده داشته است. وگرنه اینگونه کارها اگر مجراهای عادی را طی کند، یک سر آن به سفارتخانه ها بند می شود، که در مورد ایران آقایان علیرضا شجاع نوری، انوار، محمد رجیبی، و دیگر مقامات محترم گذشته و حال سینمای جمهوری اسلامی شایسته ترین خواهند بود. لحظه ای فکر کردم که شاید بهتر بود آن روز به شهرداری میرفتم، چون موقعیتی مناسب در اختیار داشتم که با خانم "ماریون لومسر" درباره شرایط امروز خانواده سینما در ایران حرف بزنم، که این مدال را شایسته آنان می دانستم، که در آن جو وحشتناک، با هر جان کنندی که هست، در کار سینما مانده اند و نیم نفسی می کشند. بعد به این نتیجه رسیدم که این غفلت را به نوعی باید جبران کنم، یعنی حرفهایم را بنویسم و ترجمه آن را برای خانم "لومسر"، معاون شهردار بروکسل بفرستم.

امسال آقای "Norodom Sihamoni" فرزند سیهانوک، پادشاه کامبوج که نماینده پدر در "یونسکو" و مقیم پاریس است، به خاطر نمایش فیلمش میهمان جشنواره بود. ماجرای سیاسی بازگشت دوباره پدر به کامبوج و نقش آمریکا در این میان را به اهل سیاست واگذار می کنم.

MEDAILLES D'HONNEUR DE LA VILLE DE BRUXELLES

A L'OCCASION DU 6^e MONDIAL DE LA VIDEO, MME MARION LEMESRE, ECHEVIN DES BEAUX-ARTS DE LA VILLE DE BRUXELLES ET VICE-PRÉSIDENTE DU CONSEIL RÉGIONAL DE BRUXELLES REMETTRA À DES CINÉASTES ET DES PERSONNALITÉS DU MONDE DU CINÉMA UNE MÉDAILLE D'HONNEUR DE LA VILLE DE BRUXELLES DANS LA PRESTIGIEUSE SALLE DES MARIAGES

DE L'HOTEL DE VILLE DE BRUXELLES CE 7 NOVEMBRE:

MME ARUNA VASUDEV, JOURNALISTE-EDITRICE DE LA REVUE CINEMAYA, PRÉSIDENTE DU NETPAC (NETWORK FOR THE PROMOTION OF ASIAN CINEMA)

MR. ADOOR GOPALAKRISHNAN, PRODUCTEUR-RÉALISATEUR (INDE)

MR. JAHNU BARUA, PRODUCTEUR-RÉALISATEUR (INDE)

MR. NANDAN KUDHYADI, PRODUCTEUR-RÉALISATEUR (INDE)

MR. NORMAH NORDIN, DIRECTRICE DU CENTRE STAGE PERFORMING ARTS (MALAISIE)

MR. KEVIN LIN, ACTEUR (REPUBLIC OF CHINA ON TAIWAN)

MR. NARAYANASAMY BALARAMAN, ASSISTANT DIRECTOR (FINAS/NATIONAL FILM DEVELOPMENT CORPORATION) (MALAISIE)

MR. BASSIR NASSIBI, ANIMATEUR DE CINEMA-YE-AZAD (CINÉMA LIBERTÉ) (IRAN)

MR. PHATHOON MANCHAI, PROFESSEUR (THAÏLANDE)

MR. ETIENNE DESROSIERS, DIRECTEUR ARTISTIQUE DE «CHAMPS LIBRE» (QUÉBEC)

به مناسبت ششمین فستیوال جهانی ویدئو، روز پنج شنبه ۷ نوامبر ۱۹۹۶ خانم ماریون لومسر (Marion Lemesre)، معاون شهردار و مسئول بخش فرهنگی انجمن شهر بروکسل، طی مراسمی که در سالن اصلی شهرداری برگزار شد، مدال افتخار شهر را به سینماگران و شخصیت های شرکت کننده در فستیوال اهدا کرد.

درباره "نوردم سیهامونی" می توانم بگویم که دوره رقص های کلاسیک را در پراگ به پایان رسانده و در آکادمی هنر ، موسیقی خواننده و رهبر باله مشهور "DAVA" در پاریس بوده است. کار سینمایی اش ، یک فیلم "باله" است به نام "Les Quatre Elements" که در جشنواره نمایش دادند. بحق اثری جذاب و تماشایی بود. حضور وی در شب یکشنبه کسی تاخیر در برنامه ها را باعث شد. اما شاهزاده ریزه اندام از کشوری کوچک تشریفات فراوانی نمی طلبید. خاصه اینکه نامبرده رقصنده ، فیلمساز ، و موسیقی شناس هم هست. و بعد از نمایش فیلمش سالن را ترک کرد و با همراهانش به سالن انتظار رفت ، برای شرکت در مراسم کوکتل. البته هیئت داوران این بار از شرکت در مراسم کوکتل معاف شد. ما باید در سالن نمایش می ماندیم و تا پاسی از شب فیلم های باقیمانده را می دیدیم.



مارسل کروز ، رویر مالانگرو ، بصیر نمیبی در پایان جشنواره بروکسل

سینمای تبعید ایران در این جشنواره حضور نداشت. ما برگزاری جشنواره را از طریق مجله سینمای آزاد اعلام کرده بودیم و برای فیلمسازی که نرم شرکت در جشنواره را خواسته بودند ، برایشان ارسال شد. اما مقررات این جشنواره برای فیلمسازان دقیقاً روشن نبود. برخی چنین تصور کرده بودند که تنها کارهایی که به طریقه ویدیو یا سورهشتت تصویربرداری شده ، امکان شرکت خواهند داشت. از داخل ایران هم فیلمی در جشنواره نبود. در انتظار بودم که "سینمای جوان" ، وارث ناحق سینمای آزاد حضور می یافت ، که البته رژیم ، فیلمسازان را در این کارها دخالت نمی دهد و معمولاً یک حزب الهی طرف اعتماد را به این

معرفی در مراسم گشایش و چه در هر فرصت دیگری برایش فراهم می آمد ، به سینمای آزاد اشاره می کرد ، سیاس گویم و همینطور از دوست تازه آشنای ایرانی ما ، محمود داور که در طول برگزاری جشنواره در کار ترجمه مطالب با نهایت محبت با ما همکاری نمود ، تقدردانی نمایم. تا سال دیگر و برگزاری بیست و پنجمین دوره جشنواره جهانی بروکسل.

جود مجامع معرفی می کند. واقعا جای چنین ناینده ای خالی بود. دلم را برای یک رودررویی جانانه صابون زده بودم. در پایان این گزارش شایسته است برگزاری چنین رویدادی را که ۲۴ سال دوام آورده ، به رویر مالانگرو و مارسل کروز و دیگر همکارانش تهنیت گفت و می باید همچنین به خاطر میهمان نوازی مالانگرو ، که چه بهنگام

سیزدهمین شماره

نشریه حقوق بشر

منتشر شد

مطالب این شماره : نقش سازمان اطلاعات و امنیت ایران در تئورهای خارج از کشور (بارلمان آلمان) ، خطر حقیقت (علی اصغر حاج سید جرائی) ، مجازات مرگ و ضرورت لغو آن (ابراهیم محبوبی) ، گفتگوی انتقادی (وزارت امور خارجه آلمان) و ...

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

Liga Iran , P.O.Box 150825 , 10670 Berlin
Tel.: 030-8258552 , Fax: 030-8266286

ماه چون سکه تفره

مجموعه شعر : قدسی قاضی نور

چاپ اول : بهار ۱۳۷۴

انفجار یک گل قاصد

مجموعه شعر با طراحی : قدسی قاضی نور

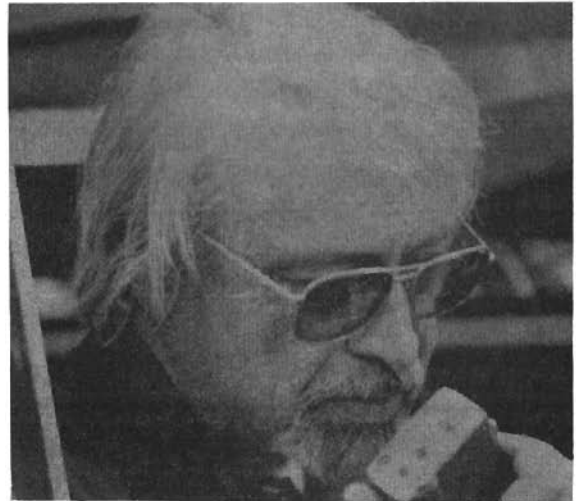
چاپ اول : تابستان ۱۳۷۴

Postbus 9578
3506 GN Utrecht
Holland

مهاجر

فریتز لانگ

ترجمه بهرام ری پور



"تبهکاری در جامعه ای رواج می یابد که وحشت و ترور بر آن حاکم باشد."

وصیت نامه دکتر مایوز (فریتز لانگ)

بهرام ری پور

در آخرین روزهای ماه مارس ۱۹۴۳ من و همسرم تشافون هاریو که در نوشتن سناریوی فیلمهایی که تا آن زمان ساخته بودم و با من همکاری می کرد، به دعوت دکتر گریلز وزیر تبلیغات هیتلر به مجلس ضیافتی که با شرکت اعضای اتحادیه فیلمسازان در هتل کایزرهوف برلین برپا می شد، دعوت شدیم. دکتر گریلز در این ضیافت با همه با مهربانی و تواضع رفتار می کرد و در پایان مجلس نطقی ایراد کرد و از فیلم "نیلونگن" و فیلمهای سایر فیلمسازان آلمانی تجلیل نمود. در انتهای سخنانش جمله ای اضافه کرد که مانند دوش آب سردی مرا تکان داد: "متاسفم از اینکه باید در اینجا متنوعیت نمایش فیلم وصیت نامه دکتر مایوز را اعلام کنم!"

از شنیدن این حرف حالم به کلی منقلب شد و هرچه فکر کردم دلیل این ممنوعیت را نمی فهمیدم. چند روز بعد دعوتنامه ای به دستم رسید که در واقع حکم یک نوع دستور را داشت. طبق آن دعوتنامه باید به ملاقات دکتر گریلز می رفتم. وزارت تبلیغات در میدان بزرگی کنار هتل کایزرهوف قرار داشت و بنجره اتاق گریلز رو به میدان باز می شد. درست کنار ساعت بزرگی که مشخصه آن میدان بود.

روز موعود وقتی خواستم وارد ساختمان وزارت تبلیغات شوم، یک مامور اس. اس که پشت میزی نشسته بود به من گفت: "اوراق هویت!" بعد از بررسی اوراق هویت گفت: "از این راهرو بروید به راهرو دوم دست راست بپیچید." وارد راهرویی که نشان داده بوده شدم. دیوارهای سنگی راهرو فضای سرد و غم انگیزی ایجاد کرده بود. قدمهایی به کناری پیش می رفتند. به راهرو دوم که رسیدم، به راست بپیچیدم. در آنجا نیز مامورانی را بای اونیفورم نازی و مسلم دیدم. آنها مرا به راهرو دیگری هدایت کردند. سرانجام به مقابل دفتر گریلز رسیدم. یک مامور اوراق هویت مرا بازرسی کرد و گفت: "آه، شما آقای لانگ هستید؟ لطفا صبر کنید! طبعاً من کاری جز صبر کردن نمی توانم بکنم. چند لحظه بعد دری باز شد و یک اونیفورم پوش دیگر بیرون آمد و به من گفت: "خواهش می کنم بفرمانید." داخل آن اتاق شدم. اتاق بزرگی بود که در انتهای آن

انسانی دیگه، شیفته سینما از میان ما رفت. بهرام ری پور از سالهای جوانی کار سینما را آغاز کرد و تا واپسین لحظات در اینکار ماند. مجموعه ی کارهای او در زمینه ی ترجمه ، تالیف و گردآوری بیش از ۱۳ کتاب را در بر می گیرد. "جدایت پنهان بورژوازی" و "شیخ آزادی"، دو فیلمنامه ی مشهور بونولسل را به فارسی برگرداند. در مطبوعات سینمایی نیز سالهای متعددی قلم زد.

فیلمسازی هم از دیگه دل مشغولی های ری پور بود. در میان کارهای مستندش می توان به پرندگان مهاجر اشاره داشت. در جشنواره جهانی فیلم تهران همراه هژردارپوش بود. در رژیم آخوندها سرجایش ماند. کارمند بود و در حد انجام وظیفه کار میکرد. در سالهای گذشته، حرکت های سینمای آزاد را تایید میکرد و اگر با مشکلی برخورد میکردیم و از دست او کاری برمیآمد، دریغ نمی داشت. اما متاسفانه در سالهای اخیر با کارگردانی فیلمی به نام "ویزا"، بی آنکه بخواهد یا بتواند دلایل مهاجرت ایرانیان را با عمق و تأمل بررسی کند، تصویری نادرست از آنان ارائه داد. شاید نوشتار کوتاه فریتز لانگ با نام مهاجر، با ترجمه ی خود ری پور جوابی باشد به آنچه او در فیلم ویزا مطرح نمود. با یاد بهرام ری پور این متن را از فصلنامه زنده رود، شماره ۷۰۶، نقل می کنیم.

قاصدک

سیزدهمین شماره نشریه مستقل قاصدک منتشر شد.

در این شماره می خوانید:

هرب ستیزی روشن فکر ایرانی

آزاده سپهری

گفتا ز که نالی، از هاست که بر ماست

نصیر نصیبی

جنس و هویت جنسی

بیث الله بی بیاز

دگر جنس گرایی، شکست مهیونیم سکولار و ...

Verlag A.Sepehri

Postfach 451003

50885 Köln

Tel.+Fax : 0049-221-4844673

منتشر شد

چشم انداز

گاهنامه ی فرهنگی، اجتماعی، ادبی

شماره ی ۱۷، زمستان ۱۳۷۵

به کوشش ناصر پاکدامن، شهرام قنبری،

شیوا نبوی، محسن یلفانی

نشانی:

N.Pakdaman

B.P. 61

75662 Paris, Cedex 14

France

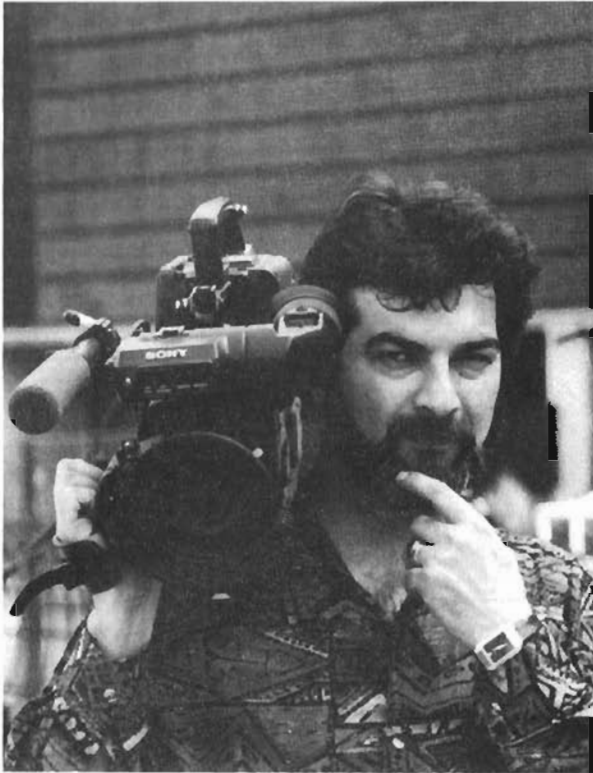
مقابل پنجره میز تحریری قرار داشت. پشت میز گویلز نشسته بود. با دیدن من از جا بلند شد و با لحن بسیار مهربان گفت: "خواهش می کنم آقای لانگ، بفرمایید بنشینید." روی یک صندلی نشستم. قبل از هرچیز امیلوار بودم اجازه نمایش "وصیت نامه دکتر مابوز" را بگیرم ولی گویلز در این مورد کلمه ای حرف نزد. وی ضمن صحبت هایش گفت که او و پیشوا تصمیم گرفته اند سرپرستی سینمای آلمان را به من بسپارند. بعد اضافه کرد: "من و پیشوا، بیبلونگن و متروپلیس را دیده ایم و به این نتیجه رسیدیم شما کسی هستید که می توانید سینمای ناسیونال - سوسیالیست را برای ما پایه گذاری کنید." با شنیدن این حرف عرق سردی بر بدنم نشست. گویلز توضیح داد که منظور از سینمای ناسیونال - سوسیالیست چه نوع سینمایی است و ما باید فیلمهایی بسازیم که در آنها از فلسفه نازیسم حمایت کنیم. سرانجام بالاخره از "وصیت نامه دکتر مابوز" صحبت کرد و گفت: "در پایان فیلم صحنه ای است که از آن خوشم نمی آید. در آخر دکتر مابوز نباید دیوانه شود، بلکه باید مردم خشمگین او را از پای در آورند!" وقتی دکتر گویلز مشغول توضیح دادن بود، از پنجره اتاق چشمم به ساعت بزرگ میدان دوخته شده بود. به خودم می گفتم: باید هرچه زودتر خودت را نجات بدهی! می دانستم که شرایط زندگی در آلمان را نمی توانم تحمل کنم. بالاخره ساعت ملاقات به پایان رسید. به گویلز گفتم: "از اینکه مرا برای پایه گذاری سینمای ناسیونال - سوسیالیست انتخاب کرده اید، بسیار مفتخر هستم!" وقتی از دفتر وزیر تبلیغات بیرون آمدم نفس راحتی کشیدم. فرصت رفتن به بانک و دریافت پس اندازم را نداشتم. یکراست رفته خانه، چمدانم را بستم و گفتم برای بازده روز می روم پاریس. همان شب آلمان را برای همیشه ترک کردم. ... تبعید واقعی من در آمریکا شروع شد. در پاریس وضع فرق می کرد. آنجا خیلی ها را می شناختم. زبان فرانسه را بلد بودم و از نظر فرهنگی مشکلی نداشتم. ولی آمریکا برایم کشوری بیگانه بود. نه مردمش را می شناختم نه زبان و فرهنگشان را.

مشکل تبعید چیست؟ تغییرات ناگهانی در زندگی حرفه ای را می شود یک جور تحمل کرد. مشکل جای دیگری است. من در وین متولد شدم و آلمان و به خصوص برلین را دوست داشتم. فرهنگ اروپایی در روح من ریشه دوانده بود. چگونه می توانستم با فرهنگی ناشناس و غریبه ارتباط برقرار کنم؟ وقتی آدم جوان است خیلی سریع تر خود را با شرایط جدید منطبق می سازد. ولی من در آن زمان چهل و دو سال داشتم و از نظر سنی در شرایط مناسب تحول روانی و فرهنگی نبودم. بالاخره به این نتیجه رسیدم که اگر بخواهم در آمریکا فیلم بسازم باید انگلیسی ام را تکمیل کنم. از همان وقت دیگر آلمانی صحبت نکردم و فقط روزنامه های انگلیسی زبان را می خواندم. در آمریکا چیزی کشف کردم که در اروپا کاملاً ناشناس بود: داستانهای مصور که به آنها comics می گفتند. باخواندن این داستانها خیلی چیزها یاد گرفتم. با زبان انگلیسی و به خصوص فرهنگ آمریکایی آشنا شدم. هر وقت فرصتی پیدا می کردم سوار اتومبیل می شدم و از شهری به شهر دیگر می رفتم. با آدمهای گوناگون از هر طبقه ای صحبت می کردم و از وضع زندگی و به خصوص عقاید سیاسی شان سوال می کردم. به این ترتیب بود که رفته رفته توانستم با زندگی جدیدم کنار بیایم.

من در آمریکا فیلمهای زیادی ساختم که بعضی از آنها موفق هم بودند. دیگر تا بیست و هفت سال بعد به آلمان نبرنگشتم. وقتی به من پیشنهاد کردند در آنجا فیلمی بسازم، به آلمان برگشتم و با کمال تعجب دیدم زبان آلمانی برایم بیگانه شده است. در آن موقع به یاد شعری از یک شاعر آلمانی افتادم که در مجموعه ای به نام "مهاجر" چاپ شده بود جایی که در پایان یک قطعه می گوید: "مهاجروقتی به خانه اش برمی گردد، خودش را بیگانه حس می کند!"

مشکل واقعی تبعید، بیگانه شدن با خویشتن بود!

گفت و گو



پرسش : سینمای آزاد

پاسخ : بهزاد بهشتی پور

ج : تمام فیلم هایی که من مونتاژ کردم برایم خاص و از نظر هنری با ارزش بودند. به خاطر سوژه ها و ایده هایی که کارگردان ها داشتند و به خاطر اینکه دست و بالم را برای مونتاژ این فیلم ها کاملاً باز می گذاشتند. به عنوان نمونه یکی از کارهایی که بعنوان بهترین فیلم سال آلمان شناخته شد، فیلمی بود به اسم "المبیک تابستانی" که مونتاژ آن بعنوان کاندیدای بهترین مونتاژ سال ۹۲ نام برده شد. در ابتدا قرار بود که زمان این فیلم بیشتر از ۲۰ دقیقه نباشد. بعد از دیدن بخش های فیلم برداری شده، به اتفاق کارگردان تصمیم گرفته شد که زمان فیلم طولانی تر شود. او نیز با یک فیلمبرداری جدید، کمپوهای کار را رنم کرد و در مرحله بعد با مونتاژی که کردم، فیلم تبدیل شد به یکی از فیلمهای موفق سال. از نظر تکنیکی این فیلم با یک دوربین ۲۵ میلیمتری خیلی قدیمی زمان صامت که ۱۲ تصویر در ثانیه می گرفت، فیلمبرداری شده و حال و هوای فیلمهای زمان آیزنشتاین و بودونفکین را داشت و می بایستی با همان روال مونتاژ می شد، که این برای من تجربه جدیدی بود.

س : تو هم کارگردان فیلم هستی و هم کار دیگران را مونتاژ می کنی. وقتی که بعنوان مونتاژ روی یک فیلم کار میکنی، آیا دید کارگردانی خودت را هم در آن دخالت می دهی؟

ج : این دیگر بسته به جنبه و ظرفیت کارگردان دارد. من خود معتقد هستم که تمام ایده و خلاقیت اولیه قبل از شروع فیلمبرداری تا مرحله اتمام فیلمبرداری کار کارگردان است و یک مونتاژ خوب و باتجربه، خصوصاً که خود کارگردان هم باشد، فقط می تواند این توانایی ها و خلاقیت ها را به نحو گویاتر و روانتری ارائه کند. من وقتی فیلمی را مونتاژ می کنم، برایم مهم نیست که فلان صحنه چقدر فیلمبرداری اش طول کشیده و چقدر هزینه و وقت صرف شده. وقتی که تشخیص دهم وصله ای ناجور برای فیلم است، قسمت زیادی از آن و یا کل صحنه را حذف می کنم. مورد دیگر جابه جایی صحنه هاست. به عنوان مثال صحنه ای را کارگردان برای وسط فیلم در نظر گرفته، درحالی که اگر فیلم با آن صحنه شروع شود، به مراتب قوی تر و قابل فهم تر خواهد شد. یا مثلاً اگر فلان صدا و یا موسیقی را برای صحنه ای، اضافی تشخیص دهم، آن را حذف می کنم. یا

س : برای اینکه خوانندگان مجله با کارهای تو آشنایی پیدا کنند، توضیح مختصری در مورد گذشته، کارها و تحصیلات بده تا بحث را باز کنیم.

ج : از همان دوران کودکی من عاشق و شیفته سینما بودم. در خلوت و تنهای سینما به نوعی آرامش می رسیدم، که این آرامش را در هیچ کجای دیگر نمی توانستم پیدا کنم. خودم بودم و دنیای خودم. ده - دوازده ساله بودم که برای اولین بار دوربین سوپر ۸ را به دست گرفتم. خودم می ساختم، خودم مونتاژ می کردم و چه کیفی داشت. حالتی غیرقابل توصیف. برای من دوران تجربه و دوران سازندگی بود. خیلی زود به سینمای حرفه ای راه پیدا کردم. به عنوان دستیار تهیه در یک سریال تلویزیونی مشغول به کار شدم. این سریال، خسرو میرزای دوم به کارگردانی نصرالله کریمی بود. بعد از اتمام سریال که بیش از یک سال به طول انجامید بلافاصله به سمت دستیار کارگردان در فیلم سینمایی "اسیریک زن" به کارگردانی محمد کریم رکنی مشغول به کار شدم. (توضیح اینکه این فیلم به نمایش عمومی درنیامد). در سال ۷۹ به آلمان آمدم و بعد از اتمام تحصیل در دانشکده هنر کاسل، ابتدا به عنوان "Art Director" در یک شرکت خصوصی تلویزیونی تا سال ۹۳ مشغول به کار بودم. در حال حاضر علاوه بر کارگردانی فیلم در زمینه فیلمبرداری و مونتاژ برای شرکت سینمایی و تلویزیونی "Art Media" مشغول به کار هستم. تاکنون بیش از ۵۰۰ گزارش خبری برای کانالهای تلویزیونی Deutsche Welle, MDR, RTL, Sat1, HR, 3Sat, ARD, ZDF, تهیه کرده ام. همزمان نیز برای فیلمسازان دیگر تدوین فیلم هایشان را از جمله مونتاژ ۴۰ فیلم نقاشی متحرک و حدود ۵۰ فیلم کوتاه و بلند سینمایی به عهده گرفتم. اکثر این فیلم ها علاوه بر دریافت جوایز از فستیوالهای مهم دنیا از کانال های تلویزیونی نیز نمایش داده شده است.

س : اشاره کردی به مونتاژ فیلمهای بلند و کوتاه. می توانی به یکی از آنها که از نظرت جالب تر بوده، اشاره کنی و درباره آن توضیحی بدهی؟

که موزیکی را می شنوم ، در ذهنم تصاویری ایجاد می شود و بر اساس این حس ، تصویر را روی موسیقی می گذارم. ویدئوکلیپ و تاثیر آن در القا. حس موسیقی در دنیای امروز از سوی کانالهای تلویزیونی پذیرفته شده است. حتی در ایران هم ، با اینکه تصور نمی کردم ، چند فیلم ویدئوکلیپ ساخته شده ، که من یکی از آنها را دیده ام. به همین دلیل خوانندگان نیز در جستجوی کارگردانی هستند ، که بتوانند کارشان را به شکلی شایسته تر و با شیوه ویدئوکلیپ عرضه نمایند. متأسفانه امروزه ساختن ویدئوکلیپ بدون امکانات پیشرفته کامپیوتری امری است تقریباً مشکل و غیرممکن. بخاطر استفاده بیش از حد از حقه ها و دیزالوها ، تصاویر تاثیر چندانی بر تاشاگر بر جای نمی گذارند. تصاویر می آیند و بدون اینکه اثری بگذارند ، می روند. به جای این که تصویر روی موسیقی گذاشته شود ، موسیقی در خدمت تصویر است. تکنیک و امکانات کامپیوتری در این ویدئوکلیپ ها مهمتر از موسیقی و متن است. من در ویدئوکلیپ "سلاما" سعی کردم بدون استفاده از امکانات کامپیوتری و

اساساً هیچ وقت مدت زمان فیلم را از همان اول تعیین نمی کنم. کشتی فیلم است که مدت زمان فیلم را تعیین می کند. به نظر من فیلم باید خوب شروع شود ، زیبا به اوج برسد و قوی تمام شود.

س : از حرلهایی که با هم داشتیم ، مشخص می شود که تاثیر روش کار تو روی فیلمهای دیگران و تاثیر حضورت روی فیلم بیش از حد محدودی است که معمولاً مونتور می تواند در سرنوشت فیلم داشته باشد و برخی از کارگردانان ، با اینکه ممکن است از تاثیر مثبتی که این برخورد تو در سرنوشت فیلم دارد ، راضی باشند ، اما دوست نداشته باشند که این تاثیر بر دیگران معلوم شود. آنها تاکنون به چنین مواردی هم برخوردی؟

ج : بله این در مورد همین فیلم "الپیک تابستانی" هم پیش آمد. کسانی که از نزدیک با نحوه مونتاز این فیلم آشنا بودند ، گاهی می گفتند که این فیلم بیشتر کار بهزاد است تا کارگردان اصلی. در دوران دانشکده



صحنه ای از ویدئو کلیپ "سلاما"

انکت ، به شیوه مونتاز کلاسیک این موسیقی را به تصویر بکشم. فیلمبرداری این کلیپ با یک دوربین شانزده میلیمتری آغاز شد ، ولی به علت هزینه زیاد و فیلمبرداری در شهرهای مختلف ، فیلمبرداری با دوربین ویدئویی "بتا کام اس. پ." ادامه پیدا کرد. تمام صحنه های فیلمبرداری شده با دوربین شانزده بر روی سیستم "بتاکام اس. پ." کشیده شد و با این سیستم مونتاز شد.

س : در ویدئوکلیپ موفق "سلاما" تو در عین حال یک کار سیاسی هم عرضه کرده ای . کار مشکلی است که در زمانی کوتاه بین ۶ تا ۷ دقیقه ، بتوان یک پیام سیاسی را در شکلی دلنشین و تاثیر گذار القاء نمود. در مورد "سلاما" می توانی خودت توضیح بدهی؟

ج : وقتی حمید ، خواننده "سلاما" به من مراجعه کرد که برایش ویدئوکلیپ تهیه کنم ، من ابتدا از او خواستم که موسیقی را بدون ترجمه متن آن در اختیارم قرار دهد تا به دقت به آن گوش دهم و تصورات خودم را از آن بیایم. بعد از او خواستم متن را ، که به زبان عربی بود ، برایم ترجمه

هم ، وقتی که فیلم دانشجویان مدرسه را مونتاز می کردم ، همین روش را به کار می بردم. زمانی رسید که پرنسورمان دیگر اجازه مونتاز فیلم آنها را به من نداد و استدلالش نیز این بود که تاثیر کار من بیشتر از کار آنان در فیلم محسوس است. من به پرنسورمان می گفتم که حضور من باعث می شود کارگردانان با مونتاز دقیق ، بتوانند حس بهتری به تماشاگران القا کنند. بهر حال دیگر من نمی توانستم در قسمت فیلم مونتاز کنم و به همین دلیل در بخش نقاشی متحرک به کار مونتاز ادامه دادم. اما فقط به مونتاز فیلمهای پایان تحصیلی دانشجویان قسمت فیلم بسنده کردم و روابط من با کسانی که برایشان کار کرده ام ، تا به امروز حفظ شده و هنوز هم مونتور کارهایشان هستم.

س : ویدئوکلیپ نیز یکی از روشهای جدید است که تو در آن تجربه و سابقه داری. به طور کلی درباره شیوه کار ویدئوکلیپ در دنیای امروز ، برای خوانندگان ما توضیح بده.

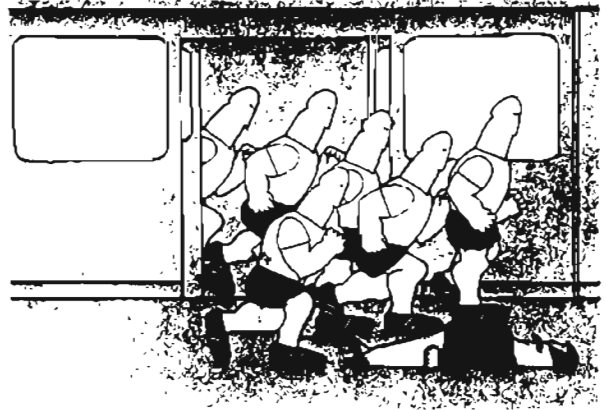
ج : من به نقش ویدئوکلیپ بسیار اهمیت میدهم. چون تصویر گذاشتن روی موسیقی ، اصولاً یکی از دل مشغولیهایی من بوده است. من بهنگامی

می خوانند. به حمید گفتیم تو این قدرت و نفوذ را نزد مردم کسوت داری و می توانی برعکس هنرمندان ما ، که هیچ حرکتی در مقابل شکل گیری ارتجاع منعی نداشتند ، نقش مهمی در شناساندن روحیه وابستگی اسلامی ها داشته باشی. از آنجا که حمید انسانی است بسیار آگاه در مسائل سیاسی و اجتماعی ، وقت ، انرژی و توانش را وقف دفاع از حقوق زنان و دیگر مردم ستمکش سرزمینش نموده است.

من: در حال حاضر مشغول ساختن یک فیلم سینمایی هستی. لطفا درباره این فیلم بر ایمان صحبت کن.

ج: در جوار کارهای گزارشی که بطور مداوم انجام میدهم ، ساختن یک فیلم سینمایی را هم آغاز کردم. این فیلم حاصل همه تجربه ها و اندوخته های من در زمینه زندگی و سینماست. در فیلم سعی کرده ام بسیاری از مسایل سیاسی ، اجتماعی و مذهبی را بدون کلام و با بهره از موسیقی به تصویر بکشم و با بخشی غافلگیرکننده ، که فعلا نمی خواهم درباره اش صحبت کنم ، دوست دارم این فیلم را برای نخستین بار در یک جشنواره سینمای ایران در تبعید ارائه کنم.

با سپاس از همکاری تو برای انجام این گفتگو.



نقاشی متحرک The Gordian Knot (آلمان ، ۱۹۸۸)

نویسنه: بهزاد مهنشی پور

کند. وقتی فهمیدم پیام اصلی این متن در مورد صلح و آزادی است و صلح دردنیای آشوب زده و جنگ سبب کنونی مسئله ای اساسی است ، تصویری را یافتم که می توانست به القاء حس موزیک کمک کند. از حمید خواستم که دست مرا باز بگذارد تا بتوانم کارم را به نحوی شایسته انجام دهم و او با اعتمادی که به کار من داشت ، مرا برای انجام اینکار کاملا آزاد گذاشت. من مدتها با حمید صحبت کردم و با دیدگاههایش کاملا آشنا شدم و بر سر این به تفاهم رسیدیم که دردنیایی که همه با زور و تلذری میخواهند مقاصد خودشان را پیش ببرند ، این ویدئوکلیپ بایستی صلح و آشتی را تبلیغ کند. به خصوص در "سلاما" من میخواستم تجاوزات نئوناشیست ها را هم بنوعی مطرح کنم. برای این فیلم یکی از گروههای نئوناشیست آلمانی را آوردیم تا در این فیلم بازی کنند. منتها در ابتدا قصدمان را بهشان نگفتم و آنها به تدریج فهمیدند که در ویدئویی حضور دارند که پیام و تم اصلی آن صلح است. از آنها خواستیم به زبان عربی و همراه با بچه های ترک سرود "سلاما" را بخوانند.

س: با حمید ، خواننده الجزایری در چه زمان و شرایطی آشنا شدی؟

ج: من سال ۸۲ که تحصیلاتم را در دانشکده کاسل شروع کردم با حمید هم در همان دانشگاه آشنا شدم. او در رشته نقاشی متحرک تحصیل می کرد ، اما کار اصلی اش موزیک بود. خودش هم ویدئوکلیپی ساخته بود و از من خواست که آن را برایش مونتاژ کنم ، که نام آن "کاروان به طرف بغداد" بود. طی مونتاژ این ویدئوکلیپ ، به خاطر اینکه من ریتم را خوب می شناختم ، حمید تصور کرد که خود من سازی هم می نوازم. برایش توضیح دادم که من با هیچ سازی آشنایی ندارم ، اما شیفته و علاتمند موزیک هستم ، به خصوص موزیکهایی که تم شرقی دارند.

من نیز از کشوری آمده بودم که اسلامی ها در آن قدرت را بدست گرفته بودند و به اصطلاح چوب جمهوری اسلامی به تنم خورده بود و آن زمان در الجزایر نیز اسلامی ها تازه می خواستند قدرت را بدست بگیرند. من برای حمید توضیح دادم که در اثر بی توجهی و یا بهای بسیاری که به قشرین منعی داده ایم ، به آنها یاری رساندیم که هر روز قدرتمندتر شوند و این برای تو ، که می خواهی حکومت اسلامی را در سرزمینت پیاده کنند ، برآستی فرصتی است که به موقع در برابر نفوذ و قدرت ایمنه نولوزی اسلامی ، مانع ایجاد کنی. زیرا حمید یکی از محبوبترین خوانندگان الجزایری است و من سال ۹۲ که با او به الجزایر سفر کردم ، شاهد کنسرتی از او بودم که ۷۰ هزار نفر تماشاگر داشت. مردم الجزایر حمید را بخوبی می شناسند و در کنسرت هایش همراه با او ترانه هایش را

نمایش

"مرجان ، مانی و چند مشکل کوچک"

نویسنه و کار نیلوفر بیضایی

بازیگران: یگانه طاهری ، داود سلطانی ، هدیه عشقی ، شبنم مددی ، پروین شجاعی ، علی محمدی ، منوچهر کابلی

پس از کلن (سومین فستیوال تئاتر) ، بروکسل ،

فرانکفورت و برلین در شهرهای

استراسبورگ (۵ آوریل) ، هانوفر (۱۰ مای) ،

مونخ (۱۷ مه) ، دورتموند (۲۴ مه) ، آخن (۳۱

مه) ، پاریس (کنفرانس زنان ، اواخر ژوئن)

نیز به اجرا در می آید.

علاقه مندان می توانند جهت اطلاعات بیشتر با

تلفن ۰۰۴۹-۶۹-۴۹۸۹۲۲ تماس بگیرند .

"ملینا"

رو در روی

سرهنگ‌ها

ملینا مرکوری، بازیگر یونانی و همسر ژول داسن - کارگردان بنام سینما - حدود سه سال پیش درگذشت. ملینا به هنگام حکومت سرهنگ‌ها در یونان، در تبعید می‌زیست و در همان زمان با نشریه‌ی نوول ايسرواتور گفتگویی داشت (این گفتگو در شماره ۲ فصلنامه صدا، چاپ زاویروکن - آلمان - چاپ شد). امید این که چاپ دوباره این گفت‌وگو، برخی از هنرمندان ما را که به کرنش و مباحثات و سازش با جمهوری اسلامی تن در داده‌اند، به خود آورد. آیا شرایط امروز ایران از شرایط تسلط سرهنگ‌ها دردناک‌تر نیست؟

س - شما به تازگی از سو قصد جان به سلامت برده‌اید. در آمریکا چند با ربه مرگ تهدید شدید. هفته گذشته در ژن یک بمب ...

ملینا مرکوری - بله، یک بمب ... کوچک هم نه، یک بمب پلاستیکی سه کیلویی! آن را بر حسب تصادف پیدا کردند. ساعت چهار بعد از ظهر جمعه هفتم مارس پیش از شروع میتینگ علیه رژیم سرهنگ‌های یونانی، یکی از مبارزان اتحادیه‌ی زنان ایتالیایی خواسته بود ببیند میکروفون خوب کار می‌کند یا نه ... بمب در زیر تریبون به صورت بسته‌ای که به دورش کاغذ سلوفون کشیده بودند پنهان شده بود، این موضوع به نظر دختر عجیب رسیده بود و پلیس را خبردار کرده بود ... این که گفته‌اند شخص ناشناسی به پلیس تلفن کرده صحت ندارد. اگر این بمب پیدا نشده بود من به هوا پرتاب می‌شدم ... "چاو ملینا!". بمب برای ساعت شش میزان شده بود و برای موقعی که من صحبت می‌کردم ... کسی چه می‌داند، شاید ده یا بیست نفر می‌مردند، عده‌ی زیادی زخمی می‌شدند، فکرش را نکنید. با یک بمب سه کیلویی همه‌ی سقف فرو می‌ریخت! فکرش را نکنید که چه ترسی در تأثیر پیدا می‌شد. فکر می‌کنم یکی از دلایل وجود این بمب، تجمع همه‌ی احزاب ایتالیا در آنجا بود. از دمکرات‌های مسیحی تا کمونیست‌ها، همه متحد شده بودند. عالی بود! همکاری بعدی نیز عجیب بود. یک ریم بعد از آن که بمب پیدا شد، سندیکاهاتی که در آن جا بودند به اتفاق آرا تصمیم گرفتند روز بعد نیم ساعت اعتصاب کنند. خیلی فوری. کمی بعد از آن هم، خیلی زود کوچه و خیابان‌های اطراف تأثیر پر از آدم شد. چنین تأثیری خارق‌العاده بود، چنین چیزی ندیده بودم!

می‌دانید، مردم اصلاً خونسردی خود را از دست نداده بودند. آنها بعد از آتش زدن دفتر نشوفاشیست‌های ایتالیا به شعله‌های آتش نگاه می‌کردند و پروانه‌هایی را که از کاغذ توالت ساخته بودند و نام "پاپا دی پولوس" را بروی آنها نوشته بودند به هوا پرتاب می‌کردند.

س - شما کمتر از گذشته هنرپیشه هستید و بیش از پیش اهل سیاست شده‌اید ... تاسفی ندارد؟

ملینا مرکوری - وقتی چیزی وجود شما را تسخیر کرد نباید به همین تسخیر شدن قناعت کنید، باید بدانید که چگونه از آن چه شما را تسخیر کرده سخن بگویید. وقتی که من تازه شروع کرده بودم به طرفداری از یونان حرف بزنم، مایه‌ی زیادی نداشتم که بتوانم بگویم دیکتاتوری نماینده‌ی چیست و عدالت و آزادی چه چیز است. این هم طبیعی است. چون من

زنی بودم که ابتدا به هنر توجه داشته است، مسلماً به مسائل بشری هم توجه داشتم. هر روز وقتی "داسن" عکسی از ویتنام با یک بچه‌ی مرده به من نشان می‌داد عصبانی می‌شدم ... اما امروز وقتی عکس این کودک را می‌بینم، مثلاً به بچه‌ی خانم سوفیا لورن کمتر توجه می‌کنم ... وقتی عکس هنرپیشه‌ی دیگری را می‌بینم وقبول می‌کنم که زیباترین زن دنیا نیستم و صفحات اول مجله را در اختیار ندارم، دیگر آن اندازه حسادت نمی‌کنم ... اگر از این مقوله صحبت می‌کنید، بله، تاسفی ندارم، اما هنوز هم دوست که نقش بزرگی به عهده بگیرم و متاسفم، خیلی هم متاسفم که مانند گذشته هنرپیشه آزادی نیستم. اما وقتی آدم به زیر سرپوش دیکتاتوری نظر می‌اندازد، دیگر نمی‌تواند نفس بکشد، نمی‌تواند به فکر نقش باشد، نمی‌تواند به فکر آفرینش هنری بیفتد.

س - آیا شما به نام انجمن مقاومت مبارزه می‌کنید؟

ملینا مرکوری - ... خیال می‌کنم که واقعا نماینده انجمن مقاومت خارج از یونان هستم که با تشکیلات واقم در یونان رابطه دارد.

توجه کنید، این موضوع قطعی است! من هنرپیشه‌ی دیوانه‌ای نیستم که ناگهان فریاد بزند: "زنده باد آزادی!" این حرف بی‌معنی است ... این مسئله ابتدا شخصی بود، چون رابطه‌ام با همه قطع شده بود، چون نمی‌توانستم تلفن کنم، چون همه‌ی مردان سیاست، همه‌ی دوستان زندانی شده بودند و نمی‌توانستند در آنجا کاری انجام دهند.

بعد متشکل شدیم. مسلماً، حالا وقتی به ایتالیا سفر می‌کنم جنبه‌ی شخصی ندارد. احزابی نظیر حزب سوسیال-دمکرات وجود دارند که مرا دعوت می‌کنند. اگر قبول کنید دفعه‌ی قبل نماینده‌ی نهضت مقاومت یونان بودم.

س - زمانی شما می‌گفتید: "دل‌م می‌خواهد مردم بگویند که من همیشه می‌ترسم، اما ترسم معلوم نمی‌شود".

ملینا مرکوری - می‌توانم بگویم کمتر از گذشته ... اما به هر حال ترس وجود دارد. این حرف دارای تناقض است. الان توضیح می‌دهم: پیش از سفر به ایتالیا، به اسرائیل رفته بودم. این سفر تأثیر زیادی بر من گذاشت. در اسرائیل من مردمی را دیدم که واقعا نمی‌ترسیدند. برای من درسی بود. آن وقت به ژن رسیدم و در آن حال با خود می‌گفتم: من هم نمی‌ترسم ... وقتی بمب پیدا شد و برادرم به جایی که مشغول یاد گرفتن سخنرانی به زبان ایتالیایی بودم (چون ایتالیایی نمی‌دانم) به سراغم آمد و گفت: "بمی‌پیدا شده، مردم واقعا می‌خواهند بدانند تو خواهی آمد یا نه ..."

گفتم: می آیم. چون واقعا نمی ترسیدم. وقتی به تریبون رسیدم "ژول" را دیدم، برادرم را دیدم، شوق و شور مردم بقدری بود که آدم را تحریک میکرد! ... مخصوصا یونانی جوان تبعید شده‌ای بود که خود را در آغوش من انداخت و مانند یک بچه گریه کرد. رفتارش خارق‌العاده بود! ... این همه محرک بود. روز بعد در "تورن" تحت تاثیر بمب "ژن" بودم، موقم آمدن با نیروهای مخوف پلیس مواجه شده بودم. به صفحه سوم سخنرانی خودم رسیده بودم (از قرار داد "نیات" با سرهنگ‌ها صحبت می کردم "که صدای ناله‌ی مردم را شنیدم و آنها را دیدم که به طرف تریبون می دویدند و هر کس برای گریز از آزار گاز اشک آور دستمال خود را بیرون می آورد. خواستم خودم را کنار بکشم، اینطور، این کار را هم کردم، اما "ژول" مرا به جلو میکرفون کشاند و شروع به خواندن "سرود پارتیزان" کردم دیگر نمی ترسیدم. این هم بریده‌ی روزنامه‌ها. شش ستون در "ایل جورنو"، سه ستون در "لونیتا" چهار ستون در "گازتا دل پوپولو"، پنج ستون در "ستامپاسه‌را"، به اضافه‌ی مقداری عکس.

می ترسیدید که بگویند شما هنرپیشه‌اید و به دنبال شهرت می گردید؟
ملینا مرکوری - این حرف چه تاثیری در من دارد؟ گوش کنید: من خیلی دلم می خواهد که زیباترین، جوان‌ترین، با استعدادترین، ثروتمندترین و با قریحه‌ترین زن باشم تا هر روز شهرت بیشتری بدست بیاورم و با استفاده از این شهرت سبب نازاحتی و مرگ سرهنگ‌ها و دیکتاتوری بشوم! بله! می دانید! این موضوع مرا عصبانی می کند، ناراحت می کند. آنها "سیا" را در اختیار دارند و کاپیتالیست‌های یونان و هر چه را که طرفدار آنهاست. در حالی که ما هیچ نداریم، حتی فیلم کوچکی مانند "یکشنبه‌ها هرگز" نداریم که بوسیله آن منظور خودمان را بیان کنیم.

می - "ژول داسن" شوهرتان در این مورد چگونه فکر می کند؟
ملینا مرکوری - بلون "داسن" من چگونه می توانستم کاری بکنم؟ آدم باید در خانه‌اش نوعی آرامش داشته باشد، نوعی خوشبختی داشته باشد، دوش به دوش همسرش باشد تا بتواند کاری بزرگ انجام دهد. آدم تنها، قادر به کاری نیست، مگر این که نابغه باشد، من که نابغه نیستم. من هنرپیشه‌ای هستم که کمی استعداد داشته است. من به مردی احتیاج داشتم که به من جرئت بدهد، قدرت بدهد، به مردی احتیاج داشتم که او را تحسین کنم.

می - سیاست برای مرکوری‌ها یک مسئله خانوادگی است؟
ملینا مرکوری - بله! ... اما همه‌ی یونانی‌ها، همه‌ی مردم یونان، واقعا اهل سیاستند. اهل سیاست بودن یک سنت یونانی است. به همین جهت است که من از سرهنگ‌ها نفرت دارم. آنها حتی همین لذت را از ما گرفته‌اند. بله، خانواده‌ی ما اهل سیاست بود. پدر بزرگم در گذشته شهردار آتن بود. من او را تحسین می کنم چون چیزهای زیادی از او یاد گرفته‌ام. او ارزش سیاسی بسیاری داشت. او به من یاد داد که کشورم را دوست داشته باشم، مخصوصا مردم را دوست داشته باشم. در آن ایام شهردار آتن بودن یعنی یک سیاسی بودن. با شهردارهای امروزی فرق داشت. شهردار آتن کسی بود که واقعا می توانست حکومتی را سرنگون کند. پدر بزرگم حزبی تاسیس کرده بود که "ملت و عمل" نام داشت. این حزب آن زمان خیلی پیشرو بحساب می آمد. پدرم هم مردی بسیار مترقی بود و در انگلستان مرد. او دارای شهامت بسیاری بود. و تا آخرین لحظه جنگید. او تنها نماینده‌ای بود که به هنگام شورش نظامی در خارج بسر می برد.

او در آن زمان سخت مریض بود، اما باز هم تا آخرین لحظه سوار هواپیما می شد تا برای ملاقات با مردان سیاست به استراسبورگ: بروکسل و پاریس برود. اهل سیاست بودن در خانواده ما ارثی است و من شرم دارم که به این کار ادامه ندهم. من و برادرم به این کار ادامه خواهیم داد. تا آخرین روز حیاتمان ادامه خواهیم داد. سرهنگ‌ها این را باید خوب بدانند!

می - خلاصه‌ی زندگی "ملینا مرکوری" را تعریف کنید.

ملینا مرکوری - در هجدهم اکتبر ۱۹۲۵ متولد شده‌ام، یک متر و هفتاد و دو سانتیمتر قد دارم. با "ژول داسن کارگردان" ازدواج کرده‌ام. در فیلم‌های زیادی بازی کرده‌ام. همه‌شان عالی نیستند. اما از بعضی از آنها خوشم آمده است، در "مردی که باید بمیرد"، "فدر" و در "یکشنبه‌ها هرگز" بازی کرده‌ام. دلم می خواهد روزی که یونان آزاد باشد و "داسن" بتواند نامه عاشقانه‌ی دیگری برای مردم یونان بنویسد دوباره در این فیلم بازی کنم. در فیلم‌های بسیاری بازی کرده‌ام که خیلی بدتر هستند، کمتر سرگرم کننده‌اند.

در صد نمایش تئاتری شرکت داشته‌ام که سه تای آنها در پاریس بوده‌اند. در "تراوایی به نام هوس"، در "لیدی مکبث"، در "سوک شایسته الکتر" بازی کرده‌ام. حالا هم امیلوارم که در فیلمی راجع به نهضت مقاومت مردم یونان بازی کنم.

می - دوری از یونان را چگونه احساس می کنید؟

ملینا مرکوری - با این دوری زندگی می کنم ... از آنها نفرت دارم، از "اوناسیس" های آنها نفرت دارم. نفرت دارم که سرهنگ‌ها یونان را بفروشد و به قیمت هیچ هم بفروشند. از نظر اقتصادی این کارها منتهی به مصیبت می شود. صاحبان صنایع بزرگ که به دنبال تجارت هستند همه چیز را صاحب می شوند، همه‌ی یونان را در ازای سرمایه‌گذاری به آنها می دهند. هیچ دولتی چنین قرار دادهایی را نمی پذیرد. آنها با "لیتون" قرار دادی منعقد کرده‌اند که قبلا همه‌ی دولت‌ها آنها را رد کرده بودند.

می - بی وطن زندگی کردن چگونه است؟
ملینا مرکوری - وحشتناک است ... اما من خودم را بی وطن نمی دانم. در ایتالیا دیدم که خون دیگران بخاطر ما به روی زمین ریخت و ایتالیا وطن من شد. در این ساعات من یک زن اسپانیایی یا پرتغالی نیستم که تاریخ برایش تمام و فراموش شده باشد. خودم را فاقد وطن نمی دانم زیرا راه خروجی بسیار نزدیک است.

می - شما را تکفیر هم کرده‌اند؟
ملینا مرکوری - مرا تکفیر هم کرده‌اند. با این ترتیب نمی توانم در نیویورک مادر تعمیدی کودک بشوم. آنها برای تکفیر من از این بهانه استفاده کرده‌اند که بلون تغییر مذهب با یک یهودی ازدواج کرده‌ام. نگفته‌اند که این تکفیر بنا به علل سیاسی بوده است.

می - شما در یک اردوگاه نیستید یا مانند "میکس تودوراکس" به یک شهر دور افتاده تبعید نشده‌اید. یک شب در مراسمی که برای طلب آزادی "تودوراکس" تشکیل شده بود در تئاتر ناسیونال پوپولر بودم. آن شب شما از نیویورک پیامی روی نوار برای او فرستاده بودید و در آن پیام با لحنی بسیار پر محبت با او صحبت می کردید.

ملینا مرکوری - بله به او گفتم: "میکس، برادرم، عشق من، تو را دوست دارم..." بله، او را دوست دارم. خیلی. او زندگی و جوانی خود را صرف ملت یونان کرده است. با وجود این میکس کتک خورده، شکنجه دیده، تازه آن هم موقعی که بیست ساله بوده است. چون سی سال است که یونان یک دم رنگ آزادی به خود ندیده، مگر نه؟

وقتی شما آمدید با کسی که از یونان آمده تلفنی صحبت می کردم. او می گفت که تماس با "میکس" مطلقا غیر ممکن است، هیچ کس نمی تواند او را ببیند، حتی وکیلش هم نمی تواند. زن و بچه‌هایش پیش او هستند ولی

موقعی که از دهکده بیرون می آیند ، آنها را ، حتی بچه ها را برهنه می کنند تا تفتیش کنند . اما او باز هم وسیله ای پیدا می کند که ترانه ای بنویسد . فردا برای شنیدن یکی از آخرین آثار او خواهیم رفت .
او مرتب می نویسد ، می نویسد ، می نویسد . درست مثل کسی که هوس این کار را داشته باشد . اخیرا کودک نه ساله ای او را برهنه کردند و یک ساعت تمام در کنار دیوار نگاه داشتند . "میکیس" درباره ی پسرش که برهنه در کنار دیوار نگاه داشته شده ترانه ای سروده است .

س - درباره ی او بد می گویند : گفته اند که او رفقاش را "لو داده" است .
ملینا مرکوری - برای مرعوب کردن او از هیچ کاری روگردان نیستند . حتی آدم هم می کشند . "کنستانتین فیلیپیس" که بیست سال از عمرش را در زندان گذرانده است و باز به آنجا برگشته ، مردی که من به حرف او اعتماد دارم در محاکمه اش گفت : "به میکیس کاری نداشته باشید ، دروغ نگویند".
"پاناگولیس" شکنجه دیده و باز هم می بیند . هنوز هم دست های او در دستبند است ... بیشتر از این چه باید بکنند ؟ درباره ی یکی می گویند که دوستانش را لو داده ، در مورد دیگری می گویند که به دنبال شهرت است .
س - با وجود تشکیلات مخفی ، نهضت مقاومت یونان یک نهضت فعال نیست .

ملینا مرکوری - نگویند که در یونان اتفاقی روی نمی دهد . نهضت مقاومت یونان یعنی "میکیس" یعنی استادان دانشگاه ، یعنی دانشجویانی که به هشت تا ده سال زندان محکوم می شوند . نهضت مقاومت یونان یعنی "ایلپو" ، یعنی "پاناگولیس" ، یعنی همه ی مردم یونان و محاکمه های هر روزه اش . بدترین فرد دست داست هم جرئت نمی کند با سرهنگ ها همکاری کند . طالب خون ریزی هستید ؟ خون ریزی هم خواهد شد . منتظر باشید . صبر کنید . اگر باید خون ریخته شود ، ریخته خواهد شد .

در مراسم تشییع جنازه ی "پاپاندرو" چهار صد هزار نفر جمع شده بودند و فریاد می کشیدند : "دمکراسی ، مرگ بر استبداد" . خون ریزی خواهد شد . صبر کنید . "پاسانسیا" . اکنون بطور مخفی خون ریخته می شود . آزار این همه جوان مگر جز خون ریزی است ؟ پس چیست ؟

س - شما در این جا با رهبران احزاب سیاسی و آندره مالرو ملاقات کرده اید . این کار چه فایده ای دارد ؟
ملینا مرکوری - به خاطر علاقه ی شخصی بوده . فقط همین .

س - در مورد ماجرای "آلکوس پاناگولیس" شما به ژنرال دوگل هم تلگراف کردید ؟

ملینا مرکوری - بله ، مردم ناامید اغلب کارهایی می کنند که امیدی در آنها نیست .

س - قبل از شورش نظامی شما برای ج سیاحان به یونان تبلیغ می کردید و می گفتید : "برای آن که مردم یونان چیزی برای خوردن بیابند" ... بزودی تعطیلات می رسد . آیا باید به یونان رفت ؟

ملینا مرکوری - اگر به سود نهضت مقاومت یونان کار می کنید باید بروید .

منظورم این است که اگر ماموریت خاصی در یونان دارید بروید . موقم تعطیلات نمی توانید به آنجا بروید خیلی زشت است ، کمکی به مردم یونان نمی کنید . با بودن سرهنگ ها مردم را بیشتر به زندان می اندازید ، اسلحه به دست سرهنگ ها می دهید . هر سکه ای که شما موقم تعطیلات در یونان خرج می کنید به سرهنگ ها قدرت می دهد .

س - این عمل باعث جدایی ملت یونان است .

ملینا مرکوری - نه ملت یونان همین را می خواهد . با این عمل شما یونان را بایکوت نمی کنید ، سرهنگ ها را بایکوت می کنید . من اولین کسی هستم که این مسئولیت را به عهده گرفته است . امروز همه ی افراد نهضت مقاومت همین را می گویند .

فرم اشتراک

من (نام خانوادگی به فارسی و حروف بزرگ لاتین)

خواستار اشتراک مجله سینمای آزاد از شماره برای یک سال هستم .

نشانی من (با حروف بزرگ لاتین) :

.....
.....

تلفن : فاکس :

بهای اشتراک را می توانید به وسیله حواله پستی ، تمبر یا نقد بفرستید و یا به حساب بانکی ما واریز کنید .

بهای اشتراک یک ساله (شش شماره) : برای اروپا ۲۵ مارک ، کشورهای دیگر معادل ۳۵ مارک

Cinema-ye Azad e.V.
Postfach 10 05 25
66005 Saarbrücken / Germany

Deutsche Bank Saar
Kontonr. 0186213
BLZ : 590 700 70

اجازه حضور آنها را در شب پایانی داده بود و چرا هیچکس، مسئولیت ارشاد یا امر و نهی عناصر حرمت شکن در آن جشنواره را برعهده نداشت؟ ماهنامه صبح، شماره ۶۵

همکاری مشترک

فمینیسمت ها با ضد انقلاب

کاوه گلستان، عکاس و فیلمساز ضدانقلاب مرتبط با محافل غربی و آمریکایی، باردیگر موفق شد با سفارش دفتر یونیسیف در ایران و کسب مجوز از مسئولان مربوطه ایرانی، فیلمی آکنده از تحریف و دروغ گویی درباره مرکز توانبخشی حضرت علی (ع) بسازد و آن را با اخذ مبالغی کلان، در اختیار شبکه سی. ان. ان قرار دهد.

کاوه گلستان با همکاری فردی به نام "ناهد زارع" موفق می شود، ضمن اخذ مجوز از وکسب اعتماد مسئولان مرکز توانبخشی حضرت علی (ع)، به ساخت فیلمی درباره وضعیت معلولان جسمی در ایران بپردازد که آکنده از تحریف و دروغگویی درباره مرکز مزبور و نیز وضعیت معلولان جسمی در ایران است.

وی پس از ساخت این فیلم، بلافاصله آن را مونتاژ و از طریق خبرگزاری آسوشیتدپرس در اختیار شبکه تلویزیونی آمریکایی سی. ان. ان قرار داده است.

کاوه گلستان علاوه بر ارتباط گسترده اش با محافل ضدانقلاب خارج از کشور، خواهر و پدرش نیز از عناصر فرهنگی ضدانقلاب مقیم خارج به شمار می روند.

ناهد زارع، تهیه کننده این فیلم نیز مرتبط با محافل ضدانقلاب فمینیست خارج است.

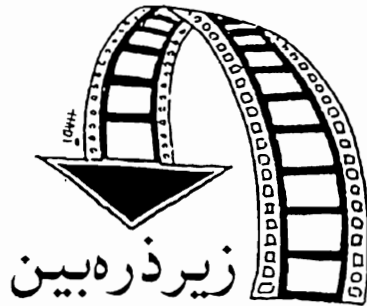
کاوه گلستان چند سال پیش نیز موفق شده بود فیلمی با مضامین ضدانقلابی، برای شبکه تلویزیونی بی - بی - سی بسازد.

ماهنامه صبح، شماره ۶۵

خودشان می گویند ...

با این تعداد فیلم اول و دوم، طبیعی است که جای عده ای از فیلمسازان با تجربه سینمایمان در جشنواره پانزدهم خالی باشد. از بیضایی که گفتیم. حاتمی که شاهکارش را ناتمام گذاشت و داغ بردل ها گذاشت و رفت (راستی آیا برای تجلیل از او، جایی و برنامه ای و مراسمی در جشنواره پانزدهم پیش بینی شده است؟ اگر نه، واقعا به همین زودی همه آن آه و ناله ها و حسرت و درینغ های تشییع جنازه و هفتم و چهلم فراموش شد؟) تقوایی احيانا باید مشکل را در خودش و بعد در جای دیگر جست و جو کند. فیلم کیارستمی امسال هم - به دلایلی - آماده نشد. پوراحمد پرکوب در حال ساختن سریالش است. ملاقلی پور که نجات یافتگان اش نمایش داده نشد و امسال داور جشنواره است، به ساختن سریالش ادامه داد. بنی اعتماد که نتوانست فیلمنامه اش را به تصویر برساند، فقط مستند ساخت. فیلم ابوالفضل جلیلی آماده نشد تا به فهرست فیلم های نمایش داده نشده او، یکی دیگر هم اضافه شود! کیانوش عیاری که شاخ گداش شکست، با چندگام به پس، از یک سریال نازل تلویزیونی سردر آورد. مخملباف که با بلا تکلیف ماندن یک فیلمش و تاخیر در نمایش فیلم دیگرش دل و دماغ فیلم ساختن نداشت. داودنژاد تمام سال را دنبال رفم و رجوع و قابل نمایش کردن عاشقانه و بعد هم تبلیغات و اکران گرفتن و در درسهای تهیه کنندگی فیلمش بود فرصتی برای فیلمسازی پیدا نکرد.

مجله فیلم، شماره ۱۹۹



جشنواره پدحجاب ها

در روزهای سوم تا پنجم آذرماه ۷۵، دومین جشنواره سیما در تالار همایشهای جام جم برگزار شد.

این جشنواره البته نسبت به جشنواره قبلی اصلاحات بسیاری داشت و فضای عمومی نشست ها - به جز اختتامیه - مناسب بود. از جمله امتیازات این جشنواره، تعطیل شدن برنامه ها به هنگام وقت نماز بود و جای آن دارد که از این بابت از مسئولین محترم سیما و برگزارکنندگان قدردانی شود.

هدف از برگزاری این جشنواره - علیرغم توضیحات کلامی و مکتوب دست اندرکاران مربوطه - خیلی روشن نبود و سوالات و اشکالات زیر برای بسیاری از شرکت کنندگان همچنان بی جواب مانده است:

- صدا و سیما برای تایید کدام نیروهای متعهد و مومن و ارزش گرای خود این جشنواره را برگزار کرده بود و آیا برندگان جوایز - به جز چندمسورد - همان نیروهای مطلوب سیما بودند؟

- تمام جشنواره های هنری خارجی دوجنبه آشکاردارند که این جشنواره نداشت. اول آنکه برای ترویج خط فکری روشن و تثبیت نیروهای مشخصی برگزار می شوند و هرگز از این سیاست خود تخطی نمی کنند. دوم اینکه آنها "جشنواره هستند با همان خصیصه های یک "جشنواره فرهنگی مربوط به آداب و عقاید و اهداف خودشان.

در این باره حاصل جشنواره مذکور، خط مشی مشخصی را نشان نمی دهد و دلیل جشن گرفتن را روشن نمی کند و حضور آدمهایی در جلسه اختتامیه، فضای فرهنگی اسلامی - ملی ما را خدشه دار می کند.

- اگر چهره های بزرگ کرده و بدحجابهای حاضر در شب پایانی جشنواره، از وابستگان و خانواده های عناصر و همکاران صدا و سیما هستند، اولاً آشکار می شود که چرا صدا و سیما هنوز نتوانسته به طور شایسته منادی ارزشهای انقلاب اسلامی باشد؛ و ثانیاً با وجود این عناصر در صدا و سیما، جای چه جشنی باقی می ماند و ثالثاً چه کسی از مسئولین امر

والدین آئینده نگر و

عاقبت "هراند هاپر اپتیان"

در آستانه ولادت فجر بشر حضرت صاحب الزمان (ع) ونیز دومین سالگرد تاسیس هیات اسلامی هنرمندان، چهل و چهارمین جلسه این هیات، دوشنبه سوم دی بعد از نماز مغرب و عشاء در محل مسجد الجواد برگزار می شود.

سخنران مدعو این جلسه استاد علامه محمد تقی جعفری است.

همچنین به گزارش روابط عمومی هیات اسلامی هنرمندان چهل و سومین جلسه هیات اسلامی هنرمندان در تاریخ ۱۹،۹،۷۵ در حالی برگزار شد که مصادف با عید سعید مبعث بود. در این جلسه حجه الاسلام فاطمی نیا، سخنرانی کردند و به ۲۳ نفر از دوستانی که نام یا لقبی از القاب پیامبر مکرم اسلام داشتند، هدایایی تقدیم شد. مطلب قابل ذکر این جلسه، هدیه به فرد مسیحی بود که اخیراً مسلمان شده است. آقای هراند هاپر اپتیان عراقی که به محمد عراقی تغییر نام یافته، توسط یکی از دوستان هیات تشویق به مطالعه و تحقیق در مورد اسلام می شود که سرانجام به مسلمانی ایشان می انجامد.

مجله ویدئو، مهر ۷۹

هر طرف که باد بوزد

اگر مرحوم غلامحسین ساعدی دیگر نیست تا خوراک گاو و دایره مینا را فراهم کند، به عوض "کی یرکه گارد" و "زویاک" و "فلینی" و "بونوتل" و "ایسن" و "سالیجر" و آثارشان هستند، تا دستمایه اصلی ساخت فیلمهای اخیر داریوش مهرجویی قرار گیرند. برداشت از آثار ادبی در سینما کار تازه ای نیست، اما به قول فلینی "نتیجه ای انتضاح دارد"، بویژه اگر - چون عموم کارهای مهرجویی - بین برداشت کننده و اثر، رابطه "وابستگی تقلیدی" ایجاد شده باشد. خلقت او - اگر بتوان چنین نامی بر آن نهاد - در عرصه شیک و وابستگیهای تقلیدی اش نهفته است.

تمام فیلمهای اخیر این کارگردان را، دلمشغولیهای روز او ساخته است، نه درد آگاهی و تمایل او به بازتاب واقعیتاتی کاملاً حقیقی. از هامون تا پری فاصله چندان بلندی نیست، اما چرخشهای حیرت آور کارگردان هامون در پری نشان از حقیقتی غیر قابل انکار دارد و آن تن سپردن به باد است، "هرکجا که می خواهد بوزد" به شرط آن که تنها، رایحه ای از شبیه روشنفکرگرایی" و "انتلکتوالیسم" با خود داشته باشد.

مجله ویدئو، مهر ۷۹

دعای دو آیت الله

حاتمی می گفت: از آیت ا... خواستم مرا دعا کنند و می گفت: تا به حال از هیچکس در عمرم نخواستهم ام تا مرا دعا کند اما برای اولین بار از آقای گلپایگانی این استدعا را کردم.

از هنگامیکه کارحاتمی در "جهان پهلوان تختی" شروع شد، دو بار دیگر با علی حاتمی در هدایت فیلم و شهره زارستان دیدار داشتم... گوینده خبر اعلام کرد که: مقام معظم رهبری، پیروژه "جهان پهلوان تختی" را از نزدیک ملاحظه و هنرمندان را مورد تفقد خویش قرار داده اند. در ادامه گفت: "علی حاتمی از مقام رهبری استدعا نمود تا او را دعا کند..."

بلافاصله یاد حرف حاتمی افتادم که "من در تمام عمرم فقط یک بار استدعا کردم که مرا دعا کنند" و این بار دوم بود که او استدعا دعا از شخصی چون مقام رهبری می کرد.

مجله ویدئو، مهر ۷۹

سخنرانی

فردیت در شعر نیما یوشیج

و داستان خوانی

نسیم خاکسار

زمان: شنبه ۲۹ مارس ۹۷ ساعت ۷ بعد از ظهر

مکان: کتابفروشی باک هاوس

ورودی: ۵ مارک

BUCHHANDLUNG BACKHAUS
TRICHTERGASSE 14, AACHEN

مرکز فرهنگی ره آورد

گروه تئاتر تماشاخانه

نمایش کمدی

از نیمه دوم آوریل



"بازرسی رستم بیچاره"

نوشته: فریدون احمد، کارگردان: حسین افصحی



۲ می در هامبورگ

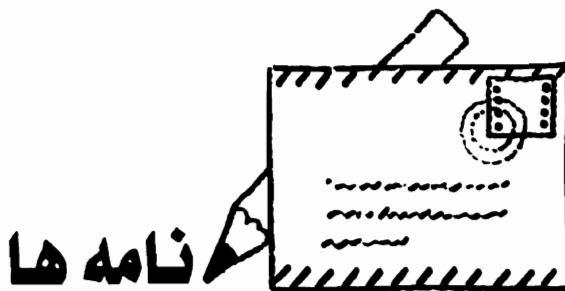
و در شهرهای کلن، اسن، برمن، هانوفر، آخن، بروکسل، فرانکفورت، ماینس، کپنهاگ، مالمو، یوته بوری و ...

هشتمین شماره سینمای آزاد، نیمه

دوم ماه می منتشر می شود.

دیگر اینکه جای مقاله های مربوط به داد و ستد بین سینما و هنرهای دیگر خالی است. امروزه روز کمتر هنرمندی است که به هنگام آفرینش چشمش را پشت دوربین فیلمبرداری نگذارد. میخواهد قصه نویس باشد، یا تئاتری، یا حتی شاعر. به سخی دیگر، قصه نویس، مثلا بخشی از کار خود را با توجه به سناریو وحشی سناریوی دکویاژ شده می نویسد. خوب، در این باره می شود کلی حرف زد. اگر آدمم آنجا حرف خواهیم زد. اینها همه خرده فرمایش است و من خوب می دانم که دارم فضولی می کنم، و صلاح مملکت خویش "بصیرها" دانند...

عدنان غریفی



بصیرجان من!

من بی معرفت را بیخشم، تا من هم توی بسی معرفت را بیخشم! آخر پسر خوب (به تو میگویم) این رسم کجاست که به هلند می آئی و سری به من نمی زنی؟ آخر پسر خوب (به خودم میگویم) این رسم کجاست که دوست برای تو کتاب می فرستد، مرگ برادرت را به تو تسلیم می گوید، آنوقت تو هیچ تشکری نمی کنی، هیچ نمی گویی؟

تازه از کجا معلوم که این سلام توی عرب، بی طمع باشد؟ ولی نه، فقط برای طمع نیست، بخدا. دلم تنگ شده برای تو. برای اینکه بیایم آنجا و چند روزی سرت خراب شوم و بنشینم گپ بزنی. بهترین کار هم این است که برای من یک شب شعر و قصه راه بیندازی و از من دعوت کنی، چون... می دانی که... اگر هم طرفهای اواخر ماه مارس بشود بهتر است، چون تا آن موقع شماره اول دوره جدید "فاخته" درآمده است.

جریان از این قرار است که من "فاخته" را تا شماره شش با کمک مالی "انجمن پناهندگان ایرانی در هلند" درآوردم. تا همین دوسال پیش، یعنی موقعی که دولت هلند تصمیم گرفت به تدریج (یعنی در طول سه سال) دیگر به انجمن ما کمک مالی نکند. اما انجمن از همان دوسال پیش کمک مالی به "فاخته" را قطع کرد. همه که مثل من وتو به هنر علاقمند نیستند. تازه تقصیر بچه ها نیست. تقصیر دولت هلند هم نیست (آخر مگر این دولت هلند بدهکار ماست که تا آخر عمر به ما کمک مالی بکند؟) تقصیر اگر باشد، مال خواننده هاست که همه چیز را بر خریدن یک مجله سنگین ترجیح می دهند. تو این قصه هارا خوب می دانی و دیگر لازم نیست من وارد جزئیات بشوم. تازه تقصیر خواننده های کتاب نخوان هم نیست، دراصل، تقصیر حاکمیت ها ارتجاعی است، که در طول یک تاریخ بسیار طولانی به مردم آموزش ندادند که به مسائل فرهنگی اهمیت بدهند. پس باید با این تاریخ جنگید. ویکی از راههای هم همین کاری است که من و تو داریم می کنیم. کار گل است، اما من همین کار گل را مثل بونیدن یک گل دوست دارم.

من میخواهم "فاخته" را باز دریاورم، چون دوستش دارم. و چون دوست دارم ایرانی ها چیزهایی را که من دوست دارم دوست بدارند. اما چطور درش بیاورم؟ من که پول ندارم. اما باید درش بیاورم...

از جهت دادن مطالب برای مجله خودت هرچه بخواهی بگو تا کارسازی شود!

و اما چند نکته:

بنظرم اگر "سینمای آزاد" را با قطع A4 دریاوری بهتر باشد. بنظرم چشم نوازتر است. همچنین می توانی از نظر صفحه آرایشی (میزان پاژ) بیشتر مانور بدهی.

دیگر اینکه فکر می کنم بدنیست مطالب ترجمه (به ویژه از جهت تشوری و نقد سینما) را بیشتر بکنی. من کتابهای محشر سینمایی دارم که مرتب غصه میخورم چرا اینها نباید دربیایند. اگر برای تو امکاناتی باشد من حاضرم ترجمه کنم (البته حرفه ای، یا کمی حرفه ای، منظور مخلصنت را که می فهمی، دانی جان؟! بعد کافی کار گل کرده ایم!)

دوست گرامی، شماره ۶ "سینمای آزاد" رسید. از لطف شما صمیمانه تشکر می کنم.

زندگی در عصر ارتباطات مدرن، از آن جمله رابطه تلفنی، فاکس و اینترنت، دیربازی است که سنت و فرهنگ نامه نویسی را تقریبا از من گرفته است. با این حال امروز که فرصتی داشتم، تصمیم گرفتم به برخی از دوستان نامه ای هرچند کوتاه در پاسخ به محبت هایشان بنویسم. شما بیست و نهمین هستید و هنوز بیش از ۹۰ تای دیگر باقی است. امیدوارم بتوانم از شرمندگی دیرپاسخ گویی برآیم.

اما برمی گردم سر "سینمای آزاد" که این بار سبتر و پربارتر از همیشه بود. از سخت کوشی های شما و دوستان دیگری که در نوشتن و تنظیم و پیراستن این نشریه دست دارند، شادمانم. امیدوارم که چاپ و نشر آن همیشه بماند. از نوشته ها و مصاحبه هوشنگ کیارستمی و فرهاد مجدآبادی لذت بردم. از ترجمه های پیشین مسعود مدنی در رابطه با تبعید و مقاله اش پیرامون "زن و هنجارهای رفتار اسلامی در جامعه ایران" طبق معمول بسیار آموختم. دوست نازنین "جمیله نادایی" نیز، امیدوارم امکاناتی فراهم گردد که سخنرانی پژوهشی و افشاگرانه خود را در شهر ما نیز ایراد کند.

اما چند پیشنهاد (نه انتقاد) به نشریه "سینمای آزاد" دارم:

جهت جلوگیری از مشکل "نثر پریشان و غلط های چاپی و دستوری" که آقای "پرویز لک" در صفحه نامه ها به آن اشاره کرده اند. و جهت جلوگیری از "عصبی شدن" برخی از خواننده ها در برخورد با جملات غلط، به عقیده من چند راه حل وجود دارد.

نخست باید پرسید که این مشکلات از کجا سرچشمه می گیرند؟ بنظر من برخی از مقاله نویسان یا گزارشگران "سینمای آزاد" به دلیل بی توجهی، یا سروکار داشتن با زبانهای خارجی و فراموشی تدریجی قواعد جمله بندی و دستور زبان فارسی و گاهی عجله و شتاب در نوشتن و ارسال مقاله، غلط می نویسند. در اصل، برخی از اشتباهات اصلا مربوط به نشریه نیست، بلکه این خود نویسندگان و منتقدین هستند که درست نمی نویسند یا کمتر دقت می کنند.

مورد دیگر عدم دقت و وسواس و حساسیت دست اندرکاران سینمای آزاد به نحوه درست نویسی است. گاهی نیز، با اعتماد و اطمینان به اینکه همکاران خود دستی در نوشتن و چاپ کتابهای متعدد داشته اند، چشم بسته هرآنچه که می نویسند، به چاپ می رسد. مواردی هم پیش می آید که همکاران "سینمای آزاد" در همان نگاه اول متوجه پاره ای غلط ها و اشتباهات و جمله بندی های غلط می گردند، اما به احترام گزارشگر و نویسنده یا به علت دفاع از حق نویسنده، و استنفک از سانسور، از کوتاه کردن و یا دست بردن در نوشته ها یا مطالب خودداری می کنند. برخی از دوستان هنرمند نیز، برای مضمون آنچه که نوشته می شود اهمیت و

ارزش بیشتر قابل هستند تا زیبایی و موزون بودن متن یا درستی کلمات و جملات.

اما مشکل دیگر، درحرف چینی یا چاپخانه رخ می دهد. همانطور که متوجه شده اید، نام فامیل من در دوجا (روی جلد و مقاله) به جای داداش پور، داداش زاده نوشته شده است. شگفت انگیز است که در صفحه ۹، دوسطرمانده به آخر درست چاپ شده. بنظر من چهار راه حل برای برطرف کردن این معضل وجود دارد:

۱- راه حل اول این است که نویسندگان و گزارشگران و منتقدین "سینمای آزاد" پیش از فرستادن مقاله، یکبار با دقت نوشته خود را بخوانند و اگر اشتباهی هست برطرف کنند.

۲- "سینمای آزاد" پس از تایپ مطالب و پیش از چاپ، نوشته را برای نویسندگان از طریق پست یا با فاکس بفرستد، تا اگر غلطی و اشتباهی صورت گرفته، به اصطلاح "غلط گیری" گردد و مجدداً برای چاپ فرستاده شود. (نمونه ای از نشریات چاپ آمریکا را که برای من فرستاده شده جهت آگاهی به ضمیمه می فرستم)

۳- "سینمای آزاد" به خود این اجازه را بدهد که اگر جملاتی غلط یا نثری "پریشان" و... بود، آن را تصحیح کند یا از چاپ آن مطلب خودداری نماید.

۴- شاید یکی از راه حل ها این باشد که همه مطالب را یکبار در پاکتی به آقای "پرویز لک" که هم دقت و آفری در غلط گیری و هم علاقه بسیاری به ویراستاری دارند و خوشبختانه خودشان نیز از دل و جان پیشنهاد همکاری در بهبود وضع نشریه و بالا بردن سطح آن نموده اند، فرستاده شود. مسلماً با تأییدی که ایشان به: "اگر کاری از دست می برآید، با من تماس بگیر" کرده اند از این موضوع استقبال خواهند کرد و موجبات رضایت و سیاس همه ما را بر خواهند انگیزت.

در ضمن اگر دوستان مطالب را کوتاه و حداقل در دو صفحه بنویسند، امکان غلط گیری و تصحیح کلمات و جملات بیشتر است و فرصتی برای عرضه و چاپ گزارش ها و نقدها و ترجمه های متنوع افرادی که حرفی برای گفتن دارند.

با سلام برای همه عزیزان سینمای آزاد
عفت داداش پور



با سلام و بهترین آرزوها برای شما و یارانان در نشریه "سینمای آزاد". مدتی پیش، از انتشار نشریه شما آگاه شدم و به یکی دوتا از فروشگاه های ایرانی (در مدت بیش از ده سالی که در غربت بسر میبرم بتعداد انگشتان دستانم به این مراکز مراجعه نکرده ام، چون بی انصافها همه چیزها با هم می فروشند - اکثر قریب به اتفاق، بدون هیچ خجالتی، نشریات و جزوات رژیم را همراه حاصل درد ورنج زحمتکشانشان شهر و روستا از دخترپوسر و زن و مرد، بیوجوان عرضه می کنند - و به این دلیل اگر از شدیدی از مراجعه به این دکانهای چند نبش دارم) سرزدم و در دومی "سینمای آزاد" را یافتم. شماره ۴ و ۵ را باهم خریدم. شماره های قبلی را نداشتند، تمام مطالب را بدون استثنا خواندم، با سینما از سالهای خیلی دور آشنا هستم و همان سالها که شما با همتی بزرگ، "سینمای هشت" را آواز میدادید، شوری عجیب برای ورود به این عرصه داشتم ولی افسوس و دریغ که دلایل چند مانع شد، اما سینما یکی از دل مشغولیهای بزرگ فکری من بوده هست. بروز انقلاب و هجوم گرگها و کرکسها به عرضه های مختلف اجتماعی و فکری و هنری... ایران زمین متأسفانه سبب شد که سینما در چنگال مزدوران و گزرمه های آخوندها و مثنی فرصت طلب

سودجو که میهن و مردم واژگانی نامفهوم ویی ارزش درفکرو ضمیرایشان بود، بیفتند و با آن چنان کنند که درطی این دودهه (تقریباً) کردند. بنظر راقم این سطور گناه و خطای گروه دوم - فرصت طلب های سودجو - از گروه اول براتب سنگین تر و اثرات آن مخرب تر میباشد. زیرا که دسته اول بیوگرافی خود را علنی و آشکارا فریاد میکنند و هیچ تعارف و رودریاستی با مخلوق ندارند، اما دسته دوم شیاذانه در پی پرده تزویر و ریا و خوردن نان به نرخ روز، و با نام به ناسحق به دست آورده، به تبلیغ و رنگ کردن رژیم آخوندها که سرتاپای یک کریاس میباشد، میپردازند و گاه بسیار موزیانه به جستجوی سوراخ و روزنی نورانی در این جرفومه جنایت و جهل که بر روی فرهنگ و هنر چه گستاخانه و عریان تیغ کشیده اند، میپردازند تا آن را در بوق کرنا کنند و چه افسوس؛ در نشریه شما موارد متعددی از این زبونی های این گروه را دیدم و خواندم و دلم در فضای غم آلود غربت گرفت و هوس رفتن به ایوان خانه پدری کردم، که به تاراج رفته است. بطور نمونه آنجا که داریوش مهرجویی در مقام پاسخ به حذف و سانسور "بوسه" در فیلمها افاده فرموده بودند: که خود من از کودکی تاکنون هیچ گاه شاهد بوسه والدینم در حضور خانواده نبوده ام. از این حضرت والا و برادر مکتبی ستوال باید کرد آقا جان اگر شاهد بوسه ی اولیا، خود نبوده ای آیا در خاطر حقیرت که به خاطر لقمه ای این چنین تراوش میکند، خاطره بوسه ی مادری برگونه و پیشانی پسر در هنگام نوروز و یا بهنگام ازدواج و مناسبتهای گوناگون (و هم چنین بوسه پدر بر سر روی دخترش) نقشی مانده یا آنهم به مناسبت زیستن کاسبکارانه، در پشت پرده ی ضخیم خودسانسوری و فرصت طلبی دفن شده است؟ و کو این نکته ها در فیلمهای ساخته شده تر و... میشود کاری کرد چون بعضی ها، ولی به آرایش و گریم مثنی جانی و تبهکار که خانه و صاحبان خانه را نشانه رفته اند، نیرداخت. میتوان فیلم ساخت و حداقل های زندگی را (که سانسور توان مقابله ی با آن نداشته و ندارد) در پرده سینما تصویر کرد، اما از تملق و چاپلوسی دستارنبدان در آن خودداری کرد.

... از آشنایی با نشریه تان لذت بردم و دیدگاههای شما و دوستانتان که قلم را به درستی به حرکت آورده اید و در جهت درستی گام گذاشته اید، خوشحالم کرد. در کارتان، بدون هیچ تعارفی، کم و کاستی در زمینه های کمی و کیفی وجود دارد، ولی چه باک که هدفتان و مقصودتان، به درستی، تعیین شده است. برایتان آرزوی موفقیت دارم و تادیر این مسیر گام برمیدارید مطمئناً از حمایت تمامی ایران دوستان واقعی برخوردار خواهید بود و من هم بسهم خودم در تبلیغ و توضیح خط و مشی تان کوتاهی نخواهم کرد، ضمن بزرگداشت نام و یاد هنرمند گرانقدر "فریدون رهنما" لطف کرده و سلامهای مرا به دوستانتان در "سینمای آزاد" برسانید. موفق و پیروز باشید.

با بهترین آرزوها
م - باقری



با سلامی گرم و صمیمانه به شما و همکاران زحمت کش نشریه سینمای آزاد. جوانی هستم از اهالی سینمای آزاد "جوانان" بعد از انقلاب. با ساخت چند فیلم کوتاه ۸ م م و ویدیویی با دنیای سینما مختصری آشنا شدم و دریک فیلم بلند ۳۵ م م بعنوان دستیار دوم کارگردان تجربه ای اندک بدست آوردم. عشق به این هنر و محدودیتهای چندجانبه ای که در ایران داشتم مرا به این دیار کشاند و بناچار در این کشور "آلمان" اعلام پناهندگی نمودم و در یکی از دادگاههای DDR آلمانشرقی سابق مصاحبه بعمل آوردم و متأسفانه بعد از ۹ ماه و با وجود ارائه مدارکی

مرکز هنر در تبعید - کانون فیلم و تئاتر روند

سه فیلم مستند از احمد نیک آذر

" فریاد در غربت "
" عشق بزرگ من آفریقا "
" نیم نگاه "

با همکاری کتابخانه ایرانیان اشتوتگارت :

۲۰ آوریل در اشتوتگارت

با همکاری کانون فرهنگی ره آورد :

۲۶ آوریل در آخن

" از بلند فریاد وارگداری "

شب شعر پرویز لک

نگاه هنرمند در غربت

غربت در نگاه هنرمند (۴)

یکشنبه ۹ مارس ۱۹۹۷ ، ساعت ۴ بعد از ظهر

Teestüble der Kreuzkirche
Benkendorfstr. 15
U1 & U 14
Haltestelle Bihl Platz

برنامه گذار : کتابخانه ی ایرانیان در اشتوتگارت

مستند دال بر فعالیت اینجانب در زمینه تئاتر و سینما به دلایلی چندی که بعضی از آنها غیرمنصفانه میباشد و شرح آن در این سطور نمی گنجد تقاضای پناهندگی بنده مورد قبول واقع نگردید و حالا منتظر دادگاه دوم میباشم اما در این مدت نتوانسته ام با عالم سینما در ارتباط باشم. و تقاضای بنده از شما این میباشد که اگر در زمینه پناهندگی و فعالیت برای دادگاه دوم و قبولی در آن اطلاعات و یا نظریاتی دارید که به موفقیت اینجانب کمکی می نماید خواهشمندم مرا در جریان بگذارید تا بتوانم بعنوان یک آماتور در زمینه سینما تجربیات و فعالیت بیشتری داشته باشم.

پاسخ شما به نامه بنده موجب سرافرازی حقیر میباشد و اگر به اطلاعات بیشتری در مورد بنده نیاز دارید ، با کمال میل در خدمت شما میباشم. امضاء محفوظ



آقای بصیرنصیبی ، سلام.

نامه شما بدستم رسید و بسیار خوشحالم کرد و امیدوار شدم که می توانم با شما مکاتبه کنم. از احساس همدردی شما ممنونم. نمی دانم تا حالا چند شماره از مجله شما نشر پیدا کرده چون نسخه زیراکسی هم دیگر بدستم نمی رسد و از این بابت ناراحت می باشم. یادداشت کوتاهی را تقدیم شما می کنم.

" خورشید که طلوع کرد من و خواهرم قرار نهادیم برای وقت غروب بدین نمایش برویم. غروب نزدیک بود. تن من لباس تیره ای بر من کرد و خواهرم چشمانش را از پشت حفره چادر نمایان کرد. هردو حاضر بودیم. محل نمایش نزدیک بود ، کشتارگاه.

درخانه را باز کردم. همه چیز آماده بود ، تاکسی ویژه برادران منتظر من. و کمی دوترس از در ، همه چیز حاضر بود ، تاکسی ویژه خواهران چشم برآوردن خواهر من.

به مقصد که رسیدم نگاهی پراکنده به اطراف کردم بلکه خواهرم را ببابم ، اما تمام دخترها شبیه خواهرم بودند. مدتی بعد ناخواسته در پیاده روی مخصوص برادران در حرکت بودم و خواهرانم در پیاده روی مخصوص خود به نظم در حرکت بودند. نام نمایش بینوایان بود همه می دانستیم. دو صف در حال حرکت هردو به یک سو میرفتیم. ناگهان صف از حرکت باز ایستاد. و همه بهت زده به یک سو نگاه می کردیم ، به یک تابلو. " ورود بسی نوایان ممنوع".

اصفهان ، یولادشهر ، امضاء محفوظ

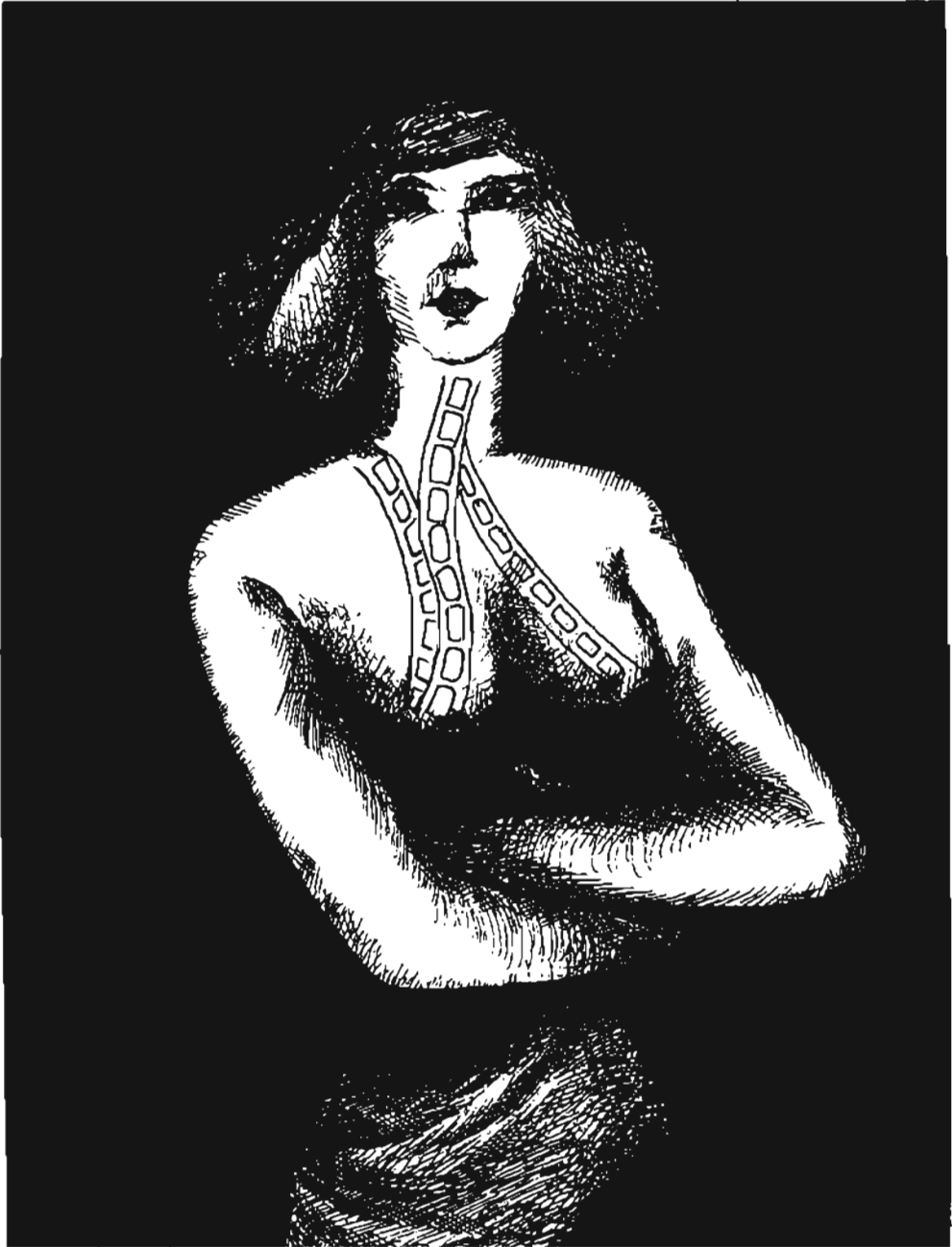


با سلام

امیدوارم موفق و سلامت باشید، و باتشکر از ارسال شماره جدید مجله "سینمای آزاد"، که میدانم چه بسیار زحمات و مشقاتی برای انتشار آن متحمل می شوید و تجربیات سالها کار سینمایی و مطبوعاتی خود را در آن به میدان می آورید. و از وظیفه خطیر شما در این اوضاع ناگوار آگاهم. بنظرم رسید که چند ورقه کیسی در مورد فیلمهایی که ساخته ام در آرشپوشخصی خود داشته باشید چراکه داشتن آرشپو از وضع فیلمهایی که دیگر کارگردانان ساخته اند، شاید بتواند قدم کوچکی در راه خطیرتان باشد. روزگار بهتری را برای جنابعالی و دیگر دست اندرکاران هنر، بخصوص سینمای ایران آرزو دارم.

با احترام

رجب محمدین ، هلند - آمستردام



Ghodsí

كار قدسى قاضى نور

گروه تئاتر تماشاخانه

کانون سینماگران ایران در تبعید

سینمای آزاد



یک روز با
سینمای ایران
در تبعید

شنبه ۲۹ مارس ۹۷

دانشگاه هامبورگ

از ۱۰ صبح تا ۱۱ شب در ۶ ستانس

Von-Melle-Park 6

ورودی: هر ستانس ۵ مارک - تمام روز: ۲۰ مارک - دانشجویی تمام روز ۱۵ مارک



نشریه‌ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای طرح «آرشیو مجازی نشریات گهگاهی» و با هدف مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه‌های مجازی، تشویق به کتاب‌خوانی و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط "باشگاه ادبیات" تهیه شده است. در صورت تمایل به بازپخش آن، خواهشمندیم بدون هیچ گونه تغییری در محتوای پوشه اقدام به این کار کنید.

<https://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<https://t.me/BashgaheAdabiyat>

به زودی:

<http://clubliterature.org/>

نظرخواهی

نحوه رفتار با صادرات سینمایی جمهوری اسلامی

سکوت، پذیرش، رد، تحریم ؟

* با شرکت در این نظرخواهی ما را برای اتخاذ شیوه ای موثر و هماهنگ یاری رسانید .

* مطلب تان بیش از دو صفحه مجله سینمای آزاد (Din-A4) نباشد .

* نوشتارتان را می توانید بوسیله پست یا فاکس برای ما ارسال نمایید .

سینمای آزاد

سال اول، شماره اول، فروردین ۱۳۷۵

• شاه سروشده انیماتور خلیفه (مکتوبی برام بفرست) • شامخ گلشن • سینماگر امروز (دوره معاصر زاده) • ... در سال حیات هنر
 نقد و سینما از زمین برآوردی • نقد نقد نقد میانه است (عباس سماکار) • نقد نقد نقد من بین (علی امینی) • به پدر عزیز (فرهاد)
 امیر نصیبی • هر که تکوا (فریدون) • ستایش گلشن • حرف شیفان • حرفه حرفت حرف...

سینمای آزاد

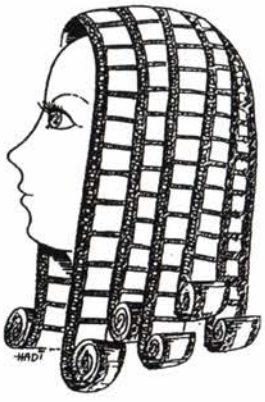
سال اول، شماره سوم، مرداد و شهریور ۱۳۷۵

• حرف‌ها، خبرها و نظرها • رژیم سحر (بصیر نصیبی) • سینما در تبعید (عباس سماکار) • طرحی برای یک تماشای متحرک (هادی اشرفی) • ترازه متن، و سینما در ایران (ابرج چندی عطاشی) • نقد فیلم زینت (مژده فامیلی) • به یاد جلال مقدم • صد سال سینما (کلاوس گرابامایر، برگردان: مسعود مدنی) • زیر ذره بین و...

سینمای آزاد

سال اول، شماره دوم، خرداد ۱۳۷۵

• حرف‌ها و خبرها • آقای مهرجویی متأسفم (فرهاد مجید آبادی) • پسر فرارگاه ترس (عفت داداش پور) • سینما، سینما، سینما (عباس سماکار) • فیلمسازی یعنی روایت یک روز (ترجمه ی مسعود مدنی) • ضرورت سینمای تبعید (علی امینی) • صد سال حیات هنر فیلم و سینما (رامین بیزدانی) و...



سینمای آزاد

سال اول، شماره ششم، بهمن و اسفند ۱۳۷۵

• حرف‌ها و خبرها • چهل و نهمین فستیوال جهانی لوکارنو (مهرشنگ کیارتسی) • فیلم‌های ایرانی در فستیوال جهانی فیلم رین در دینگاه (عفت داداش زاده) • زن و سینمای دینی انقلاب اسلامی، سبیه واقفیت (جسیله نلایس) • زن و هنرهای رفتار اسلامی: «سارا» (مسعود مدنی) • گفت و گو با مستورچهر آبروتن (فرهاد مجید آبادی) • مصاحبه با کارگردان فیلم «فاست»، دلته دزارته (اس. رحیمی و ش. شهبازی) • زیر ذره بین • نامه‌ها



سینمای آزاد

سال اول، شماره پنجم، آذر و دی ۱۳۷۵

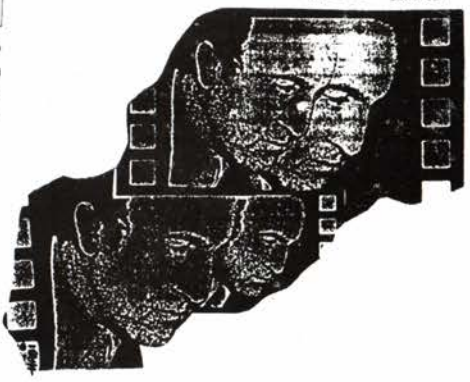
• حرف‌ها و خبرها • دور دنیا به جز... (رضاعلامه زاده) • تبعید تلخ است، بازگشت تلخ تر (مسعود مدنی) • حرف‌هایی درباره موسیقی فیلم (محمود خوشنایم) • تحلیل فیلم: «گال» (عباس سماکار) • نقش زن در سینمای ایران (انیلوفر بیضایی) • رژیم سحر و صورتک‌ها (سینمای آزاد) • بازتاب: انعکاس حیل‌های رژیم و سینمای امروز ایران • زیر ذره بین



سینمای آزاد

سال اول، شماره چهارم، مهر و آبان ۱۳۷۵

• حرف‌ها و خبرها • بند ریست سینماتک کلن و جمهوری اسلامی • بازهم حیل‌های رژیم و سینمای امروز ایران (بصیر نصیبی) • مشاطه‌گران یک رژیم تروریست (اطلسلاخیه سراجز-سیناسی-فرهنگی و...) • گفت و گو با مینازنیزی (فرهاد مجید آبادی) • با یاد فریدون رهنما (یدالله رویان) • ابرج زهری، نصیب نصیبی • بازهم درباره مقوله تبعید (مسعود مدنی) • زیر ذره بین • نامه‌ها...



Cinema-ye Azad 2. Jahrgang, Nr. 7, April 1997

Herausgeber: Forschung- und Filmzentrum von Cinema-ye Azad
 Verantwortlicher Redakteur: Bassir Nassibi
 Mitarbeiter: P. Behdju, N. Behdju, M. Madani